



کارگر سوسیالیست

مه ۱۹۹۹ - اردیبهشت ۱۳۷۸

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال نهم، دوره دوم

آیا باید از «جامعه مدنی» حمایت کرد؟

انتخابات ریاست جمهوری ۲ خرداد ۱۳۷۶ و آراء حدود ۲۰ میلیون مردم ایران به ویژه جوانان و زنان به خاتمی دو روش برخورد در اپوزیسیون را در مورد تحولات پس از آن، بوجود آورد.

برخورد نخست بر این اعتقاد است که گویا کلیه تحولات اخیر در ایران بخشی از تبلیغات و توطئه رژیم بوده و واقعیت ندارد. برای نمونه از انتخابات ریاست جمهوری تا انتخابات «شوراهای شهر و روستا» همه را بی اساس شمرده و شرکت فعال مردم را انکار می‌کند.

اما، روشن است که نظریات طرفداران این برخورد با واقعیت‌های امروز ایران همخوانی ندارند. یعنی گرچه بدیهی است که رژیم کماکان مانند سابق دست از حقه‌بازی‌ها، عوام‌فریبی‌ها و تقلب‌ها انتخاباتی بر نداشته، اما در عین حال به علت تغییراتی که در سطح جامعه به وقوع پیوسته مردم با روش دیگر به مقابله با رژیم برخاسته‌اند، که می‌توان آن روش را مبارزه «منفی» نام داد. مردم ایران در وضعیت اختناق‌آمیز حاکم، بین «بد» و «بدتر»، «بد» را انتخاب کرده‌اند. و بدین ترتیب معادلات

سیاسی را تغییر داده و روزه‌های نوینی برای دخالت بیشتر خود در امور سیاسی فراهم آورده‌اند. این واقعیتی است انکارناپذیر!

برخورد دوم، که توسط بخش عمده‌ای از اپوزیسیون (راست، میانه و برخی از نیروهای چپ) صورت گرفته بر این عقیده استوار است که گویا تحولات اخیر (به هر علت، چه با خواست آگاهانه یک جناح از رژیم و چه زیر فشار مردم) تغییراتی است «مثبت» و قابل حمایت. به زعم آنها این تحولات نهایتاً می‌تواند «جامعه مدنی» (یعنی جامعه لائیک و دموکراتیک) را ایجاد کرده و همه مردن را از شر «آخوندها» رها سازد!

برخورد نخست که توسط برخی از نیروهای فرقه‌گرایی اپوزیسیون طرح می‌گردد، چنان غیر واقعی است که نیازی به پاسخ ندارد. در اینجا صرفاً به برخورد دوم که مورد قبول بسیاری از مردم و نیروهای اپوزیسیون است می‌پردازیم.

توهم نسبت به «اصلاحات» خاتمی و یا «جامعه مدنی» چند نکته اساسی را مورد توجه قرار نمی‌دهد:

اول، خاتمی بخش لاینفک هیئت حاکم آخوندی است. در انتخابات ۲ خرداد که بیش از ۲۰۰ تن از نامزدهای «اسلامی» حذف گشتند، او و ۳ تن دیگر از نامزدها مورد توافق ۱۰۰ درصد کل هیئت حاکم قرار گرفتند. چنانچه کوچک‌ترین تردیدی در مورد وفاداری او به دستگاه می‌بود و یا اگر مخالفتی از سوی تعداد قلیلی از سردمداران رژیم علیه وی می‌شد، محققاً او نیز به سرنوشت سایر نامزدها دچار شده و از مسابقه انتخاباتی کنار گذاشته می‌شد. صفحه ۲

انتخابات شهر و روستا

احمد جهان‌آزاد صفحه ۴

دست‌های آمریکا از یوگسلاوی کوتاه!

سارا قاضی صفحه ۶

- مجلس مؤسسان صفحه ۳
- کارگران هندوستان صفحه ۵
- در باره «پ ک ک» صفحه ۸
- مقوله‌های فلسفی (۶) صفحه ۱۴
- سخنی با خوانندگان صفحه ۱۶

● «کُور کوم»، بسوی ایجاد

حزب کارگری بین‌المللی ص ۱۲

● بین‌الملل چهارم صفحه ۱۲

«سازمانده کارگری سوسیالیستی» ص ۱۵

در باره حکم اعدام

آیا باید از «جامعه مدنی» حمایت کرد؟

خمینی حمایت نکردند؟ مگر اکثریت مردم نسبت به او توهم نداشتند؟ پس چه شد که مطالبات به حق مردم تحقق نیافتند؟

چه تفاوتی بین قول و قرارهای خمینی و خاتمی وجود دارد؟ به اعتقاد ما هیچ! حداقل خمینی از پایه اجتماعی بسیار وسیع تر برخوردار بود و چند دهه مبارزه ضد استبدادی کرده بود، خصوصاتی که خاتمی فاقد آن بوده است. او حتی قادر به ایفای نقش ریاست جمهوری و انجام قول و قرارهای خود نیست. این سؤال‌ها از جانب طرفداران «جامعه مدنی» بی پاسخ خواهند ماند.

علت اصلی عدم تحقق قرارهای شاه و خمینی (و خاتمی) اینست که آنها حامیان اقلیتی در جامعه هستند. اقلیتی که نه سنت مبارزاتی داشته و نه اهمیتی به منافع اکثریت جامعه می‌دهد. اقلیتی که خواهان «زود ثروتمند» شدن و پر کردن جیب‌های خود و حواله آن به بانک‌های خارجی است (باور ندارید! نگاهی به سلطنت‌طلبان ببینید). اینها می‌خواهند در چارچوب نظام عقب افتاده سرمایه‌داری کشورهای جهان سومی به اصطلاح مسایل جامعه ما را حل کنند. اما، صرفاً وضعیت وضعت مالی خود را بهبود می‌دهند.

مردم ایران دولت‌های سرمایه‌داری و مرتبط به غرب را چند بار در تاریخ معاصر تجربه کرده‌اند. کارنامه همه آنها کم و بیش یکی بوده است. آن دولت‌ها نه تنها مسایل ریشه‌ای جامعه را حل نکرده و نه تنها دموکراسی را به ارمان نیاوردند که با اعمال اختناق، شکنجه، کشتار و ارباب مردم توسط «ساواک» و «ساواما»، حکومت‌های خود را چند صباحی در قدرت نگه داشتند. راه دیگری نیز تحت چنین نظامی وجود ندارد.

دولت‌های سرمایه‌داری غربی، جهش صنعتی و رشد نیروهای مولده را در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) مسدود کرده و از طریق انحصار خود اعمال نفوذ می‌کنند. تنها با گسست از مدار امپریالیزم است که ایران شانس برای رشد نیروهای مولده و جهش صنعتی خواهد داشت.

و تنها با استقرار یک نظام شورایی دموکراتیک متکی بر آرای مردم عادی، زحمتکشان و کارگران، زنان و جوانان است که چنین امکانی برای رسیدن به یک اقتصاد سالم و نهایتاً دموکراسی در ایران وجود خواهد داشت. ۸ آوریل ۱۹۹۹

سپری شدن ۲۰ سال بخشی از هیئت حاکم در عمل و زیر جبر بحران اقتصادی به این نتیجه رسیده است که برای حفظ منافع نظام سرمایه‌داری، شیوه ملوک‌الطوایفی آخوندی بایستی کنار گذاشته شود.

مقاومت‌های «مخالفان» رئیس‌جمهور (یعنی باند خامنه‌ای و انصار حزب‌الله) عمدتاً در جهت حفظ پایه‌های حزب‌اللهی رژیم طراحی شده‌اند. زیرا که آن باند نیز امروز به ناچار به این واقعیت پی برده است که راهی در جز معامله با «شیطان بزرگ»، باقی نمانده است. مسلماً اگر باند خامنه‌ای مخالف چنین جهت‌گیری‌ای می‌بود، سفر آقای خاتمی به ایتالیا (و در آتی به سایر نقاط جهان) غیر عملی می‌شد.

تقویر ۱۱ میلیارد دلاری به بانک‌های جهانی و افت بهای نفت (بشکه‌ای ۱۳ دلار) جایی برای شعارهای «ضد امپریالیستی» باقی نمی‌گذارد. صندوق بین‌المللی پول و دولت‌های غربی برای احیای روابط حسنه با رژیم و اعطای وام‌های بیشتر خواهان وجود یک دولت «معتدل» سرمایه‌داری با ظاهری دموکراتیک هستند. زیر چنین فشاری است که خاتمی به فکر ارتباط بین «تمدن»ها افتاده است!

پنجم، حتی اگر خاتمی به تمام قول و قرارهای خود برسد، باز مسئله جامعه ما حل نخواهد گشت. زیرا که تکالیف اساسی جامعه ما یعنی حل مسئله زنان، حل مسئله دهقانان فقیر، حل مسئله جوانان و حل مسئله دموکراسی در گروهی حل ریشه‌ای مسئله اقتصادی است. مادام که چرخ‌های ایستاده اقتصاد ایران به حرکت نیفتد؛ تا زمانی که بخش عمده افراد آماده به کار، شاغل نشوند؛ تا از نظر اقتصادی، اجتماعی و حقوقی برابری بین زنان و مردان ایجاد نگردد؛ تا زمانی که کار و تعلیمات ضروری برای جوانان وجود نداشته باشد و غیره از دموکراسی و آزادی سخن نمی‌توان به میان آورد.

دولت‌های سرمایه‌داری در طی نیم قرن پیش در ایران نشان دادند که قادر به حل مسائل ریشه‌ای جامعه نیستند (و نخواهند بود). آن نیروها و افرادی که در اپوزیسیون (چه در بیرون و چه درون ایران) به دولت‌های «معتدل» سرمایه‌داری چشم امید بسته و تحولات ایران را در راستای ایجاد «جامعه مدنی» گامی در تحقق خواسته‌هایشان ارزیابی می‌کنند، سخت در اشتباه‌اند.

مگر در دوره پیشا سرنگونی رژیم شاه میلیون‌ها نفر از مردم ایران به گفته‌های خمینی برای تشکیل «مجلس مؤسسان» و تحقق آزادی بیان و مطبوعات باور نداشتند؟ مگر میلیون‌ها نفر به «جمهوری اسلامی» آری نگفتند؟ مگر حتی گرایش‌های «چپ» ایران از دارودسته

وفاداری خاتمی به رژیم آخوندی خود را در سال پیش به ویژه در مورد کشتارهای نویسندگان به نمایش گذاشت. عدم اعلام نام قاتلین و عدم پیگرد قانونی و تنبیه آنها نمایانگر تبانی بین خاتمی با باند دیگر است.

دوم، باند خاتمی، اما کماکان فاقد قدرت کافی برای اعمال حتی سیاست‌های نیم بند خود است. توقیف برخی از نشریات طرفدار باند خاتمی (اخیراً مجله زن که مسئولیت آن با فائزه رفسنجانی است نیز مجدداً توقیف شد) و ضرب و شتم قرار دادن دانشجویان اسلامی و افرادی نظیر سروش و غیره توسط «حزب‌الله»، همه دال بر این است که تناسب قوا هنوز به نفع باند «راست» و قدرت اصلی سیاسی و اجرایی کشور در دست آنهاست.

حتی اگر نتیجه انتخابات مجلس ششم نیز به نفع خاتمی تمام شود (که احتمالاً چنین خواهد بود) هنوز پایه‌های حزب‌اللهی رژیم در پشت پرده و بطور غیر علنی به آدمکشی‌ها و ایجاد جو ارباب ادامه خواهند داد. با این تفاوت که این بار خود باند خاتمی نیز به زیر ضربت مستقیم‌تر خواهد رفت.

سوم، با وجود حمایت مردم از خاتمی بسیاری از جوانان و زنان و زحمتکشان ایران، پس از سپری شدن نزدیک به دو سال از انتخاب وی، از توهمات خود نسبت به او کاسته‌اند. بسیاری از مردم ایران نیک درک کرده‌اند که خاتمی نیز از قماش همان آخوند‌های باند حزب‌الله است با این تفاوت که وی می‌خواهد با «پنبه سر ببرد»! پس از کشتار نویسندگان، بسیاری از مردم ایران به این نتیجه رسیدند که بین این دو باند تبانی وجود داشته است؛ یکی، قول قسورهای بی اساس صادر کرده، تا روشنفکران فعالیت خود را علنی کرده، جناح دیگر، فرصت سر بریدن آنها را پیدا کرده است. چهارم، اختلاف نظر و سلیقه میان باندهای مختلف رژیم تازگی نداشته است. این رژیم از ابتدا دچار تناقض ویژه‌ای بوده و هنوز هم چنین است. تناقض میان جان‌انداختن یک نظام سرمایه‌داری مدون (شبه شاهنشاهی) و یک نظام «اسلامی» آخوندی به سبک خلفای عباسی!

اگر سخنان و مواضع آقای بازرگان (اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی) با سخنان کنونی خاتمی مقایسه شود، تشابه بسیاری میان این دو مشاهده می‌شود. اما، «زیر آب» آقای بازرگان زده شد. همچنان سیاست‌های بنی صدر در مورد جهت‌گیری به سوی غرب، بی‌شباهت به سیاست کنونی سیاستمداران طرفدار خاتمی نبود، اما نخستین «رئیس جمهور» نیز به سرنوشت نخستین «نخست وزیر» دچار شد. زیرا که در دوره اولیه، باند آخوندی بسیار قوی‌تر و پر نفوذتر از امروز بوده و اکنون پس از

این مقاله در جلسه‌ای تحت همین عنوان در دانشگاه کلرادو (آمریکا)، توسط یکی از فعالان «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، ۱۲ آوریل ۱۹۹۹، ارائه داده شد.

حکومت کارگری و «مجلس مؤسسان»

و اقدامات مشخص در راه آن به بحث بیشتری نیاز دارد که در اینجا وقت آن نیست.

ایرادهای دسته دوم.

در مورد رفقای که به بحث ما در مورد مجلس مؤسسان ایراد گرفتند و اظهار داشتند که اگر نیروهای مسلح کارگری وجود داشته باشد دیگر نیازی به مجلس مؤسسان نیست، باید بگویم که:

استراتژی ما استراتژی تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر است و نه تشکیل مجلس مؤسسان. اما تاکتیک ما در یک مقطع خاص (که مجدداً توضیح خواهم داد) تشکیل مجلس مؤسسان دمکراتیک متکی بر ارگانهای خود-سازماندهی زحمتکشان (و همچنین بسیاری از مسایل دیگر دمکراتیک)، است. در این مورد باید روشن باشیم.

اگر شوراهای کارگری از دوره پیشا انقلاب تدارک لازم را برای تسخیر قدرت دیده باشند؛ و اگر حزب پیشتاز انقلابی سراسری متشکل از حد اقل نیروی تعیین کننده در درون پیشروی کارگری وجود داشته باشد؛ و اگر پرولتاریا بخشی از زحمتکشان را به برنامه انقلابی خود متقاعد کرده باشد، در آن زمان، پس از سرنوشتی واضح است که تشکیل مجلس مؤسسان و یا هر گونه نهاد دیگری به غیر از حکومت شورایی بی مورد است.

اما بحث ما این است که چنانچه چنین وضعیتی وجود نداشته باشد چه؟ اگر وضعیت اسفبار امروزی «چپ» و موقعیت کنونی ضعیف کارگران پیشرو وجود داشته باشد و رژیم به عللی توسط نیروهای مسلح مردمی سرنگون شود، ما چه باید بکنیم؟ بدیهی است که هر کارگری که در انقلاب مسلح باشد الزاماً کمونیست نیست. می توانیم کارگران مسلحی را داشته باشیم که طرفدار نیروهای غیر کمونیستی باشند. در انقلاب اخیر چنین بود. باید بتوانیم درک کنیم که سایر گروه های غیر کمونیستی و حتی بورژوازی امکان برخورداری از آراء مردم زحمتکش را دارند. زیرا که هنوز شناخت کافی و یا تجربه لازم را مردم از ما کمونیست ها ندارند. بنابراین ما باید پاسخ دهیم که در چنین وضعیتی چه باید کرد؟ یک آلترناتیو اینست که در خانه ها بست بشینیم و به بخت بد خود تأسف بخوریم! اما آلترناتیو معقولانه سیاسی اینست که برای بهترین و رادیکال ترین شکل تشکیل یک مجلس مؤسسان که هیچ فرد و

اقتصادی است که در حال اضمحلال قرار گرفته است (و نه صرفاً به علت وجود کشتارها و اختناق). برخی از دوستان فرض را به این می گذارند که با به قدرت رسیدن یک حکومت بورژوایی که کشتار را قطع کرده و یا احیاناً اختناق بر قرار نکند، مسئله جامعه ما حل می گردد! خیر چنین نیست! ما به عنوان کمونیست ها تنها به این علت که رژیم کشتار می کند با آن مخالف نیستیم (بدیهی است هر گونه کشتار را نیز تقبیح می کنیم)، ما به این علت با نظام سرمایه داری مخالف هستیم زیرا که قادر به حل مسائل جامعه نیست (در عمل هم نشان داده است). درست برعکس، «دموکراتیک» ترین دولت های سرمایه داری در کشورهای نظیر ایران، به علت عدم حل مسایل جامعه، مواجه با اعتراضات توده های شده و از اینرو به ناچار اختناق را اعمال خواهند کرد. در نتیجه لازمه ایجاد دموکراسی نیز در تشکیل یک حکومت کارگری است. از اینرو پرولتاریا پتانسیال انقلابی را دارا می باشد. یعنی یک نیروی بالقوه انقلابی است. بدیهی است که این به این مفهوم نیست که کل طبقه کارگر «امروز» قادر به تسخیر قدرت و حل کلیه مسایل جامعه است. این نیروی بالقوه باید به یک نیروی بالفعل نیز تبدیل گردد. و لازمه آن تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی و آماده کردن کارگران برای کسب قدرت سیاسی و مدیریت کارگری است. هیچ نیروی در جامعه به غیر از طبقه کارگر پتانسیال انقلابی برای رشد نیروهای مولده را ندارد. در واقع بورژوازی (تمام جناح های آن) در عصر کنونی به یک نیروی «ارتجاعی» مبدل گشته است - نیروی عقب گرا و ضد انقلابی. به این علت است که ما مدافع طبقه کارگر و انقلاب کارگری هستیم. اگر دوستان، آلترناتیو بهتری دارند باید آن را ارائه دهند و مواضع خود را در ابهام قرار ندهند. دوستان مخالف حکومت کارگری باید بدانند که هیچگاه امپریالیزم به رشد نیروی مولده و جهش صنعتی در چارچوب یک نظام سرمایه داری تن نخواهد داد. با دخالت از طریق انحصارات بین المللی و دولت های بورژوا راه رشد صنعتی شدن در کشورهای نظیر ایران را مسدود می کند. بورژوازی ایران از مناسبات کهن جامعه حراست خواهد کرد و نه برعکس. از اینرو تنها آلترناتیو، استقرار یک حکومت کارگری است. البته چگونگی رسیدن به حکومت کارگری

متن زیر جمع بندی سخنرانی خ. یباری، یکی از فعالان «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران»، در «اجلاس مباحثه» هامبورگ، ۱۰ ژانویه ۱۹۹۹، است. متن کامل سخنرانی در شماره ۶۱ نشریه انتشار یافت. این جلسه توسط «اتحاد چپ کارگری-هامبورگ» با شرکت چهار سخنران دیگر (اتحاد فدائیان کمونیست، حزب رنجبران ایران، شورای کار و حزب کمونیست ایران)، ترتیب داده شده بود.

در این فرصت کوتاه تنها به سه دسته از سؤالات دوستان شرکت کننده پاسخ خواهم داد: ایرادهای دسته اول.

در مورد دوستانی که مفهوم حکومت شورایی را مورد سؤال قرار داده و ایراداتی به نظریات لنین و یا نقش محوری کارگران در انقلاب آتی ایراد کردند، باید بگویم که: فرض کنیم ایرادات دوستان درست باشند. اما این دوستان خود مشخص نکردند که چه بدیل یا آلترناتیو حکومتی را خود قبول دارند. دولتی را که دوستان تصور می کنند قرار است اقتصاد ایران را شکوفا کند، چه نوع دولتی است؟ گرچه ایراداتی به حکومت کارگری گرفته می شود اما متأسفانه دوستان ایرادگیرنده جسارت ارائه آلترناتیو خود را ندارند. دوستان باید این جسارت را داشته باشند که اعلام کنند حکومت ایده آل آنها همان حکومت بورژوایی است. زیرا که در تاریخ معاصر چندین نوع حکومت مشاهده نشده است. یا حکومت بورژوایی است و یا کارگری. حکومتی مابین این دو، یعنی دولت غیر بورژوایی و غیر پرولتاری وجود خارجی ندارد.

ارائه بدیل بورژوایی نیز جسارت می خواهد زیرا که بهترین نمونه رژیم بورژوایی را ما در ایران تجربه کرده ایم این دولت در عمل نشان داد که به چه ابتدالی کشیده شد. رژیم شاه تنها به این علت که زندانی و ساواک و شکنجه داشته سرنگون نشد، علت اصلی این بود که نظام شاهنشاهی بر بستر یک بحران ساختاری اقتصادی قرار داشت. دولت شاه پاسخگویی نیازهای مردم نبود. رژیم شاه در چارچوب یک نظام سرمایه داری وابسته به غرب قادر به رشد نیروهای مولده و حل مسایل ابتدایی جامعه نبود. مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله دموکراسی همه لاینحل باقی ماندند.

دولت فعلی نیز هم چنین وضعیتی دارد. دولت اسلامی نیز به علت رکود متداوم

انتخابات «شوراهای شهر و روستا» چراغ سبزی به دولت‌های سرمایه‌داری

مصاحبه زیر توسط صدای پندار
(استکلهم) با رفیق واحمد جهان‌آزاده یکی از
فعالان اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران،
در مارس ۱۹۹۹، صورت گرفت.

۱- رژیم جمهوری اسلامی انتخابات شهر و روستاها را برگزار کرده، و نتایج آنرا اعلام کرد. به نظر شما این انتخابات از چه رو صورت گرفت؟ و نتایج آن نشان‌دهنده چه امری می‌باشد؟

به نظر ما این انتخابات درست در زمانی صورت پذیرفته که اختلافات جناح‌های درونی هیئت حاکم به اوج خودش رسیده است. از یک طرف، جناح اول یعنی قشربونی که طرفدار کُندسازی روند سرمایه‌داری و گرفتن امتیازات بیشتر از کشورهای اروپایی هستند به رهبری «علی خامنه‌ای» و جناح دوم که طرفدار سرعت بخشیدن به روند سرمایه‌گذاری در ایران هستند، به نمایندگی «محمد خاتمی» در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. از این رو «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران» این شکل از حکومت را یک شکل ویژه‌ای از حکومت سرمایه‌داری در نظر می‌گیرد. که ما آنرا «سرمایه‌داری آخوندی» می‌نامیم. سرمایه‌داری از آن جهت که جناحی طرفدار و خواهان برقراری چشم‌اندازهای دراز مدت برای منافع سرمایه‌داری است، در حالی که جناح متخاصم (یعنی جناح آخوندی) خواهان ایجاد یک چشم‌انداز درازمدت نبوده، بلکه صرفاً به تسلط قدرت کوتاه مدت فکر می‌کند.

اما چیزی که باید روشن گردد این است که هر دوی این جناح‌ها، خواهان سرکوب و اختناق برای جنبش‌های آزادی‌بخش، استثمار کارگران، دهقانان فقیر، زنان و جوانان هستند. هیچیک از این جناح‌ها با هر شعار رادیکالی که عنوان کنند، در عمل قادر به حل معضلات جامعه ایران نیستند.

امروز بر اساس گزارش خود بانک مرکزی که در ۲۱ آبان‌ماه انتشار یافت. کل بدهی‌های ایران که شامل تعهدات و بهره‌های آینده است، در خرداد ماه امسال به مرز ۲۲ میلیارد دلار رسیده است. که امسال باید مبلغ ۵ میلیارد و ۳ سال بعد ۳ میلیارد و ۷۴۴ میلیون دلار از آن را پرداخت کند. کاهش قیمت نفت نیز باعث شده که رژیم آخوندی که تنها بر اقتصاد نفتی استوار

نیروئی به غیر از نیروی مسلح کارگران و زحمتکشان را بالا سر خود به رسمیت نمی‌شناسد مبارزه کنیم. در واقع چنین مجلسی وقت تنفسی برای تدارک تشکیل حکومت کارگری آتی فراهم می‌آورد.

در این مجلس نیروهای انقلابی با برنامه‌های خود به درون آن رفته و در انتظار عمومی و رسانه‌های جمعی به افشای ماهیت نیروهای غیر پرولتری (که از حمایت زحمتکشان برخوردار هستند) می‌پردازند. از طریق دخالت در این مجلس دمکراتیک، تدوین قانونی برای تشکیل حکومت آتی (حکومت کارگران و زحمتکشان) به مورد اجرا قرار گرفته و اکثریت مردم جامعه به حقانیت نظریات انقلابیون و مدافعان کارگران متقاعد می‌گردند.

سؤال دسته سوم.

در پاسخ به دوستانی که سؤال کردند که در مقابل یک اتحاد بین نیروهای انقلابی آیا ما حاضریم که خود را منحل اعلام کنیم؟ باید بگویم که: بله! ما معتقدیم که امروز، در دوره تدارک انقلاب، اعلام حزب‌های و تشکلهای پرطمطراق و بدون پشتوانه (به ویژه بدون دخالت پیشروی کارگری) عملی غیر اصولی است. به اعتقاد ما همه سازمان‌ها باید در وضعیت کنونی به جای تشکیل گروه‌های بادکنکی، خود را منحل کرده و از پایه مرتبط به جنبش کارگری و پیشروی آن شوند. حزب پیشتاز انقلابی یا حزب کارگری و کمونیستی امروز وجود ندارد. و آنان که خود را چنین می‌نامند به کذب چنین می‌کنند. باید این نیروها از پایه با انتقاد به گذشته و اتخاذ استراتژی انقلابی خود را همراه با پیشروی کارگری بسازند. تا از بحث‌های کاذبی مانند «کارگر» و «روشنفکر» که در اینجا شد، جلوگیری شود. ما باید به همه بحث‌ها از ریشه پاسخ دهیم. بحث‌هایی (از قبیل آنچه اشاره شد)، مبنی بر اینکه آگاهی از بیرون به درون کارگران می‌رود، باید مورد بازنگری قرار گیرد. ما باید کارگران پیشرو را در عمل متقاعد کنیم که تنها راه متشکل کردن همه انقلابیون (چه کارگر و چه روشنفکر) در درون یک حزب پیشتاز انقلابی است. و تا زمانی که این حزب‌ها با اسامی «غلط انداز» خود را منحل نکنند، قادر به انجام چنین کاری نخواهیم شد. زیرا که کارگرانی که در دهه گذشته در صف مقدم جبهه ضد سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند، به این گروه‌های خارج کشور اعتمادی ندارند. و ما تا از بنیاد خود را مرتبط به کارگران پیشرو نکنیم، انقلاب کارگری‌ئی در کار نخواهد بود.

است با بحران شدید مالی مواجه گردد. در این گذرا، جناحین رژیم هر دو با علم بر این مساله و جهت نشان دادن چراغ سبز به کشورهای سرمایه‌داری اروپایی، دست به یک سری مانورها زده‌اند. یکی از همین نمایشات، «انتخابات شوراهای شهر و روستا» است. کشورهای اروپایی به محض مشاهده این چراغ سبز از جانب حکومت اسلامی به یکباره به گزارشات شاخ‌داری از تغییر و تحول در داخل ایران می‌پردازند. مثلاً روزنامه «تایمز» (چاپ لندن) در گزارشی گفته بود که بعد از ۲۵۰۰ سال به یکباره، در ایران انتخابات شوراهای شهر و روستا صورت پذیرفته است. رژیم در عملی بسیار غیر قابل پیش‌بینی جهت نشان دادن حسن نیت خود به سرمایه‌داران خارجی در آخرین اقدام، فروش و واگذاری ۴۹ درصد از پالایشگاهها و مراکز نفتی ایران را با رای اکثریت قریب نمایندگان به تصویب می‌رساند. سفر خاتمی به کشورهای اروپایی غربی مانند ایتالیا نیز در این چهارچوب باید مورد بررسی قرار بگیرد.

پس یک جمع‌بندی که می‌توان در آخر سوال اول داشت این است که:

اولاً، این انتخابات تناقضات جناح‌های درگیر را هر چه بیشتر نمایان می‌کند.

دوماً، انتخابات فعلی، مانند سایر شعارهای از قبیل جامعه‌مدنی، تنها برای جلب سرمایه‌داران خارجی و ایجاد توهم برای مردم و گسترش روند سرمایه‌داری در ایران به صورت ابزاری از جانب جناح خاتمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

و آخرین مورد اینکه، انتخابات فعلی از سوی دیگر، هیچ چیز جدیدی را ثابت نمی‌کند. یعنی نه تنها نشان‌دهنده آزادی احزاب، زنان یا جوانان و غیره نیست؛ بلکه نشان‌دهنده بحران بحرانی است که رژیم دارد در آن دست پا می‌زند.

۲- نظر شما در مورد شرکت توده‌ها در انتخاباتی از این قبیل چیست؟

در مورد سوال دوم باید گفت که بنا به ادعای رژیم بالغ بر ۲۵ میلیون نفر در انتخابات شرکت کرده‌اند. این عده که صحت و سقم آن در گنجایش عقل سلیم هیچ کسی نمی‌گنجد، باید به ۳۳۴ هزار داوطلب نمایندگی رای دهند. پس از انتخابات چنانچه که مشخص گردید، مجدداً، نمایندگان جناح خاتمی اکثریت آرا را به دست آوردند. این باعث کنش و واکنشهای در هیئت حاکم گردید. از یک طرف «یزدی» رئیس قوه قضایه و یکی از ارکان قشری ارتجاع در سخنانی مدعی شد افراد انتخاب شده اصلاً حق

دخالت در سیاست نداشته و فقط به کارهای اداری بپردازند. جناح خاتمی هم که تمام هم و غمش دخالت دادن طرفداران سرمایه‌داری مدرن و تکنوکراتها است با افشاگری، تظاهرات، اعتراض و تهدید جناح قشری سعی دارد، نمایندگان انتخاب شده را در کارهای کشوری دخالت دهد. به طور مثال «کروبی» در سخنانی مدعی شد که اگر صلاحیت نمایندگان انتخاب شده از سوی مردم، از سوی هیئت نظارت بر انتخابات - که عموماً از تشریون تشکیل یافته‌اند - رد شود او شروع به افشاگری از جناح قشری خواهد نمود.

اما در مورد شرکت توده‌های مردم در این انتخابات دو انحراف اساسی در اپوزیسیون وجود دارد:

اولین انحراف - عده‌ای هستند می‌آیند و این مساله را کتمان می‌کنند. می‌آیند می‌گویند اصلاً کسی در این انتخابات شرکت نکرده است. آنها با ساختن سانسورهای کیش سالارانه و سناریوهای از پیش طراحی شده سعی دارند نظرات خود را توجیه کنند. نمونه بارز آن «سازمان مجاهدین خلق» است؛ که به محض هر انتخاباتی با رو کردن مثلاً برگه این مرکز انتخاباتی یا آن مرکز، سعی دارد هواداران و اعضای خودش را به هر طریق ممکن حفظ کند.

دسته دوم، اما به دنبال جناح سرمایه‌داری خاتمی افتاده و معمولاً در مواردی به دفاع از آن می‌پردازند. و یک جناح داخل رژیم را مترقی می‌دانند. برای مثال برای اطلاعات بیشتر به اعلامیه اخیر «حزب توده» در مورد فراخوانی مردم به این انتخابات، رجوع کنید. البته این طرز برخورد حزب توده و احزاب و سازمانهای این چنینی همچین دور از انتظار نیست.

اما مواضع ما در این مورد مشخص به این صورت است که، اولاً ما متعقد هستیم که در انتخابات فوق تعداد زیادی از مردم شرکت کردند. به هر دلیلی: عده‌ای به خاطر تشدید شکاف در هیئت حاکم (برای اینکه تناقضات را بیشتر نمایند)؛ عده‌ای نیز بین انتخاب بد و بدتر، بد را برگزیدند؛ مانند انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد که خاتمی انتخاب شد؛ عده‌ای مزدوران رژیم هستند؛ عده‌ای نیز هنوز به خاتمی توهم دارند.

ما بر این باور هستیم که انکار شرکت مردم، تنها باعث دور شدن از واقعیت موجود است. چپ (کمونیستها) باید نه به انکار بلکه به توضیح مشخص این برنامه بپردازند. این جا نکته‌ای قابل توضیح است که قشر پیشرو کارگری - دانشجویی که مسایل را زیر ذره‌بین دنبال کرده و از آگاهی سیاسی برخوردار است، این انتخابات

را بایکوت می‌کند و به سازماندهی هر چه بیشتر خودش می‌پردازد. هر چه ترور، اختناق و ارتجاع موجود بیشتر کنار برود، موقعیت تنفس برای نیروهای پیشرو بازتر می‌شود. مثلاً با یک نگاه هر چند گذرا به نشر کتب و نشریات در این دوران می‌توان به این مساله پی برد. البته این که رژیم می‌آید دست به کشتار و قتل‌های غیبی (قتل نویسندگان) می‌زند، در آن تردیدی نیست، اما تحولات آتقدیر سریع و توفنده جلو می‌رود که سرعت تامل و تفکر را از هر کسی می‌گیرد.

۲- شوراهای اسلامی چه اهداف و وظایفی را بر عهده دارند؟

در مورد سوال آخرتان باید بگویم که ما به عنوان یک عده کمونیست اصلاً باوری به شوراهای این چنینی نداریم؛ برای همین جواب مشخصی برای این سوال وجود ندارد. ما فکر می‌کنیم اگر در چهارچوب خود رژیم این موضوع را مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دانست شوراهای اسلامی «شهر و روستا» بنا به نظر خود «یژدی» (رییس قوه قضایه رژیم) علاوه بر این که قدرت سیاسی خاصی ندارند بلکه به عنوان یک ارکان اداری - اطلاعاتی، فقط باعث حفظ نظام سرمایه‌داری آخوندی موجود و شناسایی مخالفان شده، و عمل مشخص دیگری را انجام نمی‌دهند. خیلی ممنون

نامه کلرگران کلرخانه «هما» در ابالت وادودلای هند به کلرگران و زحمتکشان جهان

بیش از ۲۰۰ کلرگر صنایع شیمیایی «هما» از اوایل ماه دسامبر گذشته در اعتصاب بسر می‌برند تا مدیریت کلرخانه را وادو به تهیه وسایل ایمنی در محل کلرخانه نمایند. اما مدیریت این کلرخانه حتی در رعایت ضوابط ایمنی طبق قانون هم خودداری کرده و نه تنها به سلامت و ایمنی کلرگران اعتنا نمی‌نماید، بلکه بدون دغدغه خیال به اعتراض آنها بی توجه بوده، در برابر اعتصاب به حق آنان از پرداخت دستمزد بلام عید و تعطیلات کلرگران جلوگیری نموده است. این حرکت مدیریت مانند شوکی غیر مترقبه اعتصاب را شکست.

این کمپانی، دو شعبه بزرگ در ابالت وادودلای دارد که تولیدکننده «بیکرمات پتلیسم و سنیم» و دیگر مواد شیمیایی از ترکیبات کرم می‌باشد که مصرف وسیع و گوناگونی در ساختن صفحات فلزی و شبه فلزی، مواد محافظ چوب، شیشه‌های رنگی و نوع تیره آن که از یک طرف دید دارد، رنگهای مخصوص پلرچه و رنگ چاپ، دارد.

در یکی از شعبه‌ها، روند کار و تولید بطور خلاصه به این گونه است که بلید سنگهای نمک اسید کرومیک را ابتدا خرد کرده و به قطعات بسیل کوچکی درآورد و سپس آنها را با خاکستر قلبیلی مخلوط کرده و آنگاه مخلوط را در درجه

حرارتی بین ۱۱۰۰-۱۲۰۰ درجه سانتیگراد بعمل آورد. شعبه دیگر، تولیدکننده «بیکرمات کرم» می‌باشد. در این کلرخانه علیرغم وجود حرارت زیاد، غبار و ذرات اسید کرومیک در فضا، دارای هیچ گونه دستگاه تهویه نیست. لذا کلرگران در طول ساعات کار بطور مدام این هوای آلوده را تنفس می‌کنند.

خطرات کار با کرم بر علم پزشکی، پوشیده و ناشناخته نیست. کرم برای انسان سرطان زا است. سنگ نمک اسید کرومیک، ماده شیمیایی است که بیملریهای گوناگونی از قبیل سرطان ریه صدمه به کلیه‌ها، آماس دائمی نسج داخلی بینی، آماس گلو ایجاد زخم و سوراخ بر دیواره بینی، زخمهای عمیق و دردناک جلدی که به سختی بهبود می‌یابند و چند بیملری دیگر را در بدن انسان بوجود می‌آورد. غبار و ذرات اسید کرومیک می‌توانند بیملری برقان آورده و به کبد صدمه زنند.

بیشتر کلرگران این کلرخانه‌ها به یکی یا چند تا از این بیملریها مبتلا شده‌اند. در گزارش گروه پزشکی شرکت آمده است که ۴۳ کلرگر از سوراخ‌ها، زخم‌های دیواره بینی رنج می‌برد و ۲۳ نفر دیگر از بیملریهای دائمی جلدی. دو نفر از کلرگران هم از زخمهای عمیق در ناحیه کف پا آسیب دیده‌اند که معالجه پذیر نبوده و پس از عفونت برای بلر دوم، انگشتهای پا فلج شده و در نتیجه قطع گردیدند.

گزارش جراح این گروه پزشکی، البته تلمی حلقی را آشکار نمی‌کند. در این زمینه حتی یک گزارش کامل و بی طرف

پزشکی تا کنون تهیه نشده است. مسئولان دولت هم تا کنون در برابر کوتاهی مدیریت کلرخانه در به اجرا در آوردن ضوابط قانونی رعایت اصول ایمنی، هیچ اقدامی نکرده‌اند. در حلیکه رعایت نکردن قوانین ایمنی بوسیله این کلرخانه اتفاق جدیدی نیست. در سال ۱۹۹۶ در انفجاری که در یکی از کلرخانه‌های وابسته به این شرکت، بنام «اوشام» بوقوع پیوست، ۴ کلرگر جان خود را از دست دادند.

سال گذشته روزنامه «ایندین اکسپرس» نوشت: «قانونا باید در این کلرخانه‌ها را تا رسیدگی کامل به تملی خلافتها، بسته شود اما کدام مرجعی است که حتی چنین دستوری را صادر نماید. مسئولان دولتی همیشه در برابر این فجیع فقط سکوت کرده‌اند و تا زمانی که قدرتی نباشد تا قانون را به اجرا درآورد و اتحادیه‌های کارگری وجود نداشته باشند که در پیاده و اجرا شدن آن نظارت کنند و تا زمانیکه انسانهای گرسنه و بدبختی پشت در این کلرخانه یا آن، بدنبال کار صف کشیده‌اند، کلرگران درون این کلرخانه هم چون موجودات درجه دو و بی اهمیت شمرده شده و رحمی وجود نخواهد داشت.»

ما کلرگران اعتصابی، به طبقه کارگر بین المللی پناه آورده و طلب حمایت ملی و تبلیغاتی می‌نمایم. ۱۳ فوریه ۹۹ - تری کوک نامه‌های خود را به نشانی‌های زیر بفرستید:

Thakorbhai Shah

Fax: 91 265-412499/412224

Email: ics@lwbdbq.lwbbs.net

دست‌های آمریکا از یوگسلاوی کوتاه!

سارا قاضی

از زمان تجزیه یوگسلاوی به بعد، قدرتهای امپریالیستی بزرگ سعی بر آن داشته اند که به اختلافات قومی و مذهبی در این منطقه دامن زنند. برای این منظور نیز به رشد جریان‌های راست‌گرای ملی، یعنی بورژوازی ناسیو-نالیست و واپس‌گرای منطقه در پنهان کمک کرده و آنان را با سرعت بقدرت رسانیدند تا از این طریق پلیگاه محکمی برای خود در منطقه یافته و از طریق آن مقاصد اقتصادی و استراتژیکی خویش را پیاده کنند. این بازی سبب رشد چندین جریان نژادپرست ملی گردید که هر کدام برای کسب قدرت هر چه بیشتر بلید علیه دیگری بلند میشد. لذا وضعیت فعلی یوگسلاوی از زمان روی کار آمدن افرادی مانند ملاسویچ، کاراچیک و مانند اینها چندان غیر مترقبه هم نبود.

این اقلیتهای قومی که امروز در برابر هم قورل گرفته اند تاریخی طولانی در زمینه مبارزات متحد خود زیر پرچم یک ملت واحد دارند. این مردم بدون در نظر گرفتن اختلاف مذهب، توانستند بعنوان یک ملت واحد در زمان تیو: با ارتش آلمان نازی جنگیده و دست امپریالیسم را از آن منطقه قطع کردند. این در حالی بود که رهبری این انقلاب در دست استالینیستی چون تیو بود. لذا طرح چنین اختلافاتی در بین این مردم جز بوسیله امپریالیسم برای رسیدن به مقاصد پلید خود در این منطقه نیست.

بنابراین ما تمامی دلایل آمریکا و متحدانش در ناتو را کاملاً طرد کرده و جنگ را به جهات زیر محکوم میکنیم.

اولاً جنگی که در کوسوو برای کسب استقلال اقلیت آلبانی تبار براه افتاد، مسئله ای درون مرزی است و بلید بر اساس قوانین بین المللی به امور داخلی هر کشوری احترام گذاشته و خودسرانه از یک سمت دنیا به سمت دیگر آن برای «دفاع از حقوق انسانی» مردم یک کشور لشکرکشی نکرد. پس حمله نظامی ناتو به صربستان فی نفسه محکوم است. دوماً، حمله ناتو به صربستان که قرار بود به منظور خاتمه دادن به جنگ ملاسویچ علیه

مردم آلبانی تبار کوسوو باشد، عملاً نتیجه ای معکوس داشته است. یا نه! در حقیقت شعار آن و هدف این بود. آمریکا و متحدان امپریالیستش در ناتو با شعارهای خود براحتی افکار عمومی دنیا را منحرف کرده و منطقه را نه تنها از آلبانی های ساکن کوسوو پاک ساختند، بلکه مردم صربستان را هم با روش ریاکارانه خود در منطقه پراکنده کردند. امپریالیسم این بار از در دشمنی با ملاسویچ مردم کوسوو و صربستان را نابود کرد، دفعه قبل از در دوستی و حمایت از او مردم بوسنی را از بین برده و آواره نمود.

در روز ۲۴ مارس ۱۹۹۹ جنگنده های هوایی ناتو بسر-کردگی آمریکا، بمبها و موشکهای خود را بر قرارگاه-های نظامی یوگسلاوی و اماکن شهری و مسکونی آن ریخته و چندین شهر صربستان، کوسوو و ویودینا را از بین برده و صدها نفر انسان بیگناه را کشته و حدود ۵۰۰:۰۰۰ تن را تا کنون آواره نموده اند. بنگاههای خبری امپریالیستی نیز برای آرام نگهداشتن اذهان عمومی تمام کوشش خود را برای توجیه: نیت خیر: ناتو در این جنگ، بخروج داده اند. البته آمریکا در ابتدا قادر نبود که دلیل قانع کننده ای برای دخלתش در یوگسلاوی به اذهان عمومی کشورش و دنیا ارائه کند که ناگهان به فکر عناوینی همچون «دفاع از حقوق اقلیت آلبانی تبار کوسوو» و «دفاع از انسانیت» افتاد. سپس جنبه تهدیدی بودن این حمله را علیه رژیم صربی مطرح نمود. در حالیکه این بمبارانها سبب تضعیف رژیم ملاسویچ نگردیده است، بلکه دلیل نژادپرستانه این رژیم را در مقاومتش علیه مردم آلبانی تبار کوسوو تقویت کرده است.

اختلافات بین امپریالیسم جهانی و ملاسویچ هیچ ارتباطی به مردم آن منطقه ندارد. ملاسویچ از ابتدا با حمایت آمریکا بقدرت رسید و اکنون هم مانند نمونه های دیگر خود - صدام حسین - نسبت به اربابان خود سرکشی مینماید. اما هدف امپریالیسم در منطقه مبارزه با ملاسویچ نیست، زیرا که پس از رسیدن به اهداف اقتصادی و استر-

نقش جدید «ناتو»

مراد شمیرین

از بدو تأسیس آن در آوریل ۱۹۴۹ «ناتو» نهادی کلیدی در «جنگ سرد» علیه «اتحاد شوروی» و «بلوک شرق» بوده است. «ناتو» معرف ائتلاف نظامی کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی اروپای غربی و آمریکای شمالی بر علیه نه فقط بوروکراسی استالینیستی، بلکه طبقه کارگر کل اروپا، بود. با انحلال «پیمان ورشو» در ژوئیه ۱۹۹۱ و از بین رفتن «خطر کمونیسم» - یعنی دلیل رسمی ایجاد «ناتو» - دیگر دلیلی برای وجود آن باقی نماند. با فروپاشی استالینیزم در اروپای شرقی و مرکزی امپریالیسم چشم بر گسترش نفوذ خود به این منطقه دوخت. ماه پیش لهستان، مجارستان و جمهوری چک عضو «ناتو» شده و کشورهایی مانند رومانی، بلغارستان و غیره خواهان عضویت در آن هستند. ولی تدارک این گسترش در شرایطی صورت گرفت که «ناتو» هنوز تصویری روشن از نقش جدید خود نداشت. اعضای جدید (و کشورهای که منتظر عضویت هستند) اکثراً برای حفاظت خود بر علیه روسیه و دریافت کمک‌های مالی این اقدام را کردند. مجاران متوالی صربستان - به بهانه دفاع از اقلیت آلبانیایی «کوسووا» - به «ناتو» فرصت این را داده که خط جدید خود را فرموله کند. سیاست جدید «ناتو» شامل تغییرات زیر است:

- ۱- از یک نهاد دفاعی - حداقل بنا بر اسناد رسمی - به قاضی، هیئت منصفه و مجری حکم بمباران دیکتاتوری‌ها تبدیل شده است. ۲- برای اولین بار خارج از محوطه اعضای خود عمل می‌کند. ۳- وزنه امپریالیسم آمریکا در این پیمان از سابق هم پیشتر شده است. ۴- اختلافات داخلی، به خصوص بین امپریالیسم آمریکا و کشورهای اروپایی (به غیر از بریتانیا)، پیشتر شده است. این گرایش‌ها را فقط در چارچوب مفهوم عصر امپریالیسم، آن هم در دورانی که رشد عظیم بعد از دومین جنگ جهانی امپریالیستی به پایان رسیده و نظام بوروکراتیک استالینیزم نیز فروپاشیده می‌توان توضیح داد. گسترش بحران اقتصاد جهانی و تشدید رقابت بین کشورهای امپریالیستی گرایش‌ها میل‌تاریستی (نظامی گرای) را در آنها، به خصوص در آمریکا، تقویت کرده است. امپریالیسم آمریکا پیشتر و بیشتر حاضر است که اختلافات (و رقابت‌های اقتصادی) خود را با استفاده از نیروی عظیم نظامی خود حل کند. در این راه امپریالیسم بریتانیا از امپریالیسم آمریکا هم پیشتر مشتاق خط مداخله در امور داخلی کشورهای که اقلیت‌های خود را سرکوب می‌کنند شده است. کشورهایی که این مداخله را خواهند دید، البته شامل ترکیه (عضو «ناتو» که ۱۵ سال است کردستان را به خون کشیده) و دیگر همکاران امپریالیسم نخواهند بود. نخست وزیر و رهبر «حزب کارگر» (ا) بریتانیا در مراسم پنجاهمین سالگرد «ناتو» این خط مداخله را پیشنهاد کرد (و در اصل از حکومت حاضر آمریکا هم جنگجوی تر شده است). این خط رهبر «حزب کارگر»، با اینکه هنوز تصویب نشده، هشدار می‌دهد که به تمامی کارگران و توده‌های تحت استثمار و ستم جهان. تنها اقدام متشکل و انقلابی کارگران جهان است که می‌تواند از این نوع مداخلات «انسان دوستانه» جلوگیری کند!

۲۷ آوریل ۱۹۹۹

اتریشی خود در آنجا، می‌تواند او را برداشته و یک چهره «دمکرات» دیگری را بجای او بنشانند. در نتیجه ملاسویچ اکنون نقش یک اهرم را برای مقاصد آمریکا، انگلستان فرانسه و آلمان در منطقه بازی می‌کند. سوم اینکه، کلیه عوامل بورژوا-ناسیونالیست داخلی که در پیا کردن آتش این جنگ نقش داشته و برای منافع خود در هر لحظه و زمانی به هر عمل جنایت آمیزی علیه مردم ستم‌دیده و زحمتکش خود دست می‌زنند، بویژه در چهارچوب رژیم‌های وابسته ای مانند رژیم ملاسویچ، محکوم می‌باشند. بنابراین، برای رهایی کامل از چنگال امپریالیسم و اعمال داخلی آنها، وظیفه نیروهای سوسیالیست داخلی صربی و کوسوویی است که با متحد کردن توده مردم صربستان و کوسوو، بخصوص طبقه کارگر آن، بکوشند تا ملاسویچ را از قدرت پلین کشیده و ارتش ناتو را از منطقه اخراج کنند. ایجاد یک فدراسیون سوسیالیستی در این منطقه، ضمن حفظ حدود مرزی و احترام به مذاهب و اختلافات قومی و سنتی، ضرورت مبرم بشمار می‌آید. احیای زمینهای کشاورزی و تهیه یک برنامه اقتصادی سوسیالیستی که بتواند چرخ اقتصاد از کار افتاده این فدراسیون را هر چه سریع تر به گردش در بیاورد، می‌باید در دستور کار قرار گیرد. ما در اینجا، موضع لوزان و فرصت طلبانه جمهوری اسلامی را در دفاع از حملات ناتو علیه مردم بیگناه و ستمکشیده صربستان محکوم می‌کنیم. دامن زدن به چنین اختلافاتی در این منطقه می‌تواند کشورهای اطراف را که موقعیت خود را تهدید شده می‌پندارند، مانند ترکیه و یونان، به جرگه جنگ کشد.

به نظر می‌رسد که کاپیتالیسم در هیچ برهه ای از تریخ حاضر به آموختن نیست. جنگ جهانی اول به انقلاب اکتبر روسیه منتهی شد، جنگ جهانی دوم به شکست فاشیسم و رشد نیروهای انقلابی در سطح جهان انجامید و جنگ جهانی سوم ممکن است به نابودی کامل نظام سرمایه داری جهانی کشیده شده و پیروزی سوسیالیسم را در ابعاد جهانی به همراه داشته باشد.

(متن مقاله بالا یکشنبه ۱۱ آوریل ۱۹۹۹ از صدای پندار (سوئد) نیز پخش گشت)

نگاهی به تاریخچه پ.ک.ک.

سارا قاضی

حزب کلرگران کردستان (پ ک ک) حدود بیست سال پیش بمنظور غلبه بر ستمی که از جانب رژیم ترکیه بر مردم کرد وارد میشد، تاسیس گردید. هدف، البته بدست آوردن استقلال کردستان از طریق مبارزات چریکی، اما باصطلاح بدست خود مردم کرد بود. این خط مشی البته در طول این دوران نتیجه مطلوب را نداده و در پی تحولات جهانی اخیر موقعیت این جریان هم به وخامت کشید. لذا پ.ک.ک. با تغییر در سیاست های خود در پی کسب حمایت از قدرتهای امپریالیستی افتاد و به این منظور، ابتدا چرخشی محتاطانه بسوی آمریکا و سپس اروپا نمود. عاقبت نیز همین قدرتها او را دو دستی به چاه انداختند.

از دهه ۱۹۵۰ به بعد، یعنی دورانی که ترکیه رشد سریع صنعتی میکرد، جنبشهای کارگری هم در آن کشور به اشکال مختلف دیده میشدند. بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۱ اعتصاب و اشغال کارخانه ها فراوان رخ میداد. زد و خورد با پلیس در دستور قرار داشت. همه این جریانها و گروه ها نیز خود را سوسیالیست میدانستند. روزنامه ها و نشریاتی که همه خود را مارکسیست میدانستند هم بسیار به چاپ میرسیدند.

پ.ک.ک. از درون شاخه دانشجویی جنبش این دوران در دهه ۱۹۷۰ بیرون آمد. اکثر بنیانگذاران آن از درون جریانی بنام «جوانان انقلابی» ترکیه برخاسته و از مخلفان «حزب کلرگران» سوسیال دموکرات ترکیه بشمار میامدند. اما این تضاد و مخالفت صرفا ظاهری بود و هرگز به مسیری مارکسیستی برای نزدیک شدن به طبقه کارگر ترکیه راه نیافت. «جوانان انقلابی» برای مائو، چه گوارا، فیدل کاسترو و جنگ چریکی در ویتنام ارزش انقلابی قائل بودند. با تولید تنوری «دو مرحله ای استالین و مائو، انیها نیز مبارزات اجتماعی طبقه کارگر را در برابر ایجاد یک جبهه

ملی به درجه دوم اهمیت تنزل دادند. آنها، ترکیه را یک کشور تحت ستم امپریالیسم بشمار آورده و در نتیجه مبارزه هم بین نیروهای وطن پرست واقعی و امپریالیسم میدیدند. در بیانیه ای که در سال ۱۹۶۷ صادر کردند، آمده بود: «واضح است که در کشورهای مستعمره، این دهقانان و اقشار فقیرند که انقلابی میباشند. آنها هیچ ندارند که ببازند، اما میتوانند همه چیز بدست آورند. این مردم فقیر، بی طبقه، قحطی زده و استثمار شده اند که بزودی متوجه خواهند شد که تنها با خشونت میتوانند حق خود را بگیرند.»

در این حال، مسئله کردستان موضوع داغ محافل دانشجویی بود که فعالیت سیاسی داشتند. اقلیت کرد، تحت ستم و تبعیض قرار داشت. عبدالله اوجولان و سلیم موسسان پ.ک.ک. دید ناسیونالیستی مائونیستها را در رابطه با ایالات متحده آمریکا را به روابط بین کردستان و ترکیه تعمیم دادند و بدین ترتیب از نظر حزب کلرگران کردستان حق خودمختاری اهمیتی ارجح تر از مبارزات طبقاتی پیدا کرد. بعقیده اوجولان کردستان، مستعمره ترکیه، باید ابتدا خودمختاری و استقلال مییافت.

این سازمان که در سال ۱۹۷۸ تاسیس شد، از جنبش کلرگران مبارز دهه ۱۹۶۰ و ۷۰ الهام میگرفت و تحت تاثیر تنوری «دو مرحله ای استالین عمل میکرد. این حزب معتقد بود که در برابر تضادهای اجتماعی در کردستان، تضاد ملی در درجه اول اهمیت قرار داشت و برای شروع یک انقلاب باید به جنبش خصلتی ملی داد و اساس این مبارزات میبایستی خشونت باشد. از طرف دیگر، این استراتژی مستقیما علیه تبدیل اقشار دهقان و فقیر کرد به کارگر و مهاجرت آنها به شهرهای بزرگ و خارج از کشور، بویژه اروپای غربی (جلیکه کردها میتوانند در طبقه کارگر آن ادغام شوند)، موضع گرفته و حرکت میکرد. در مناطق کوهستانی کردستان که قویا تحت نظام فتودالی باقی مانده بود، حتی رفووم هلی که بر روی ملکیت زمین صورت

۲۵۰۰ دهکده در کردستان نابود و مردم آنها مجبور به نقل مکان شدند.

در سال ۱۹۸۵ دولت ترکیه ترفند سیاسی دیگری پیاده نمود که به «پاسدار دهکده» معروف شد. بنا به این نقشه، دولت ترکیه اسلحه در اختیار مردم این دهات قرار میداد تا علیه پ.ک.ک.، خود مبارزه کنند. مردم این دهکده ها را وحشت از دو ناحیه تهدید میکرد.

مردم حق انتخاب داشتند!! یا با دولت ترکیه میتوانستند همکاری کنند و با ضمن از دست دادن تمام زندگی خود، مجبور به کوچ کردن، میشدند. سرلزمان ترک، شبها برای ایجاد ارباب در میان مردم، به پنجره خانه های این مردم شلیک میکردند. با استفاده از موشکهای زمین به زمین، مزرعه های کشاورزی و دامهای را از بین میبردند. وقتی تمامی این ترفندها موثر نمیافتاد، دهکده را محاصره و سپس اهلی را بازجویی کرده و چندتایی را میکشیدند. مردم کرد را فقط به دلیل تبارشان شکنجه میکردند، حتی اگر با پ.ک.ک. هیچ گونه ارتباطی هم نداشتند. از سوی دیگر، پ.ک.ک. هم با بمبهای سوری به خانه های همین مردم حمله میکرد و بیرحمانه با آنان که مورد شک به همکاری با ترکیه قرار میگرفتند رفتار میکردند.

در کنگره سوم حزب، در سال ۱۹۸۶، حزب از حمایت ضعیف مردم شکایت داشت. این وضع همچنان ادامه یافت تا در سال ۱۹۹۰ پ.ک.ک. بطور علنی از برخورداری نبودن از حمایت مردم در کنگره چهارم خود، اظهار تأسف کرد.

اوجولان در سخنان خود در این کنگره ابراز داشت: «کشتار توده ها و حمله به مردم توسط رهبران محلی، حرکتی اشتباه بوده است و ادامه این حرکت باعث از دست دادن حمایت مردم و کمک به دشمن خواهد شد.»

وضع پ.ک.ک. زمانی که متحد موقت آن «حزب دموکرات کردستان» به رهبری مسعود بارزانی، از این حزب حمایت نکرد، رو به وخامت گذاشت. در پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ صدام حسین به کردهای شمال عراق با گزلهای سمی حمله کرد. کردهای این منطقه مجبور به فرار به ترکیه شدند. در این هنگام مسعود بارزانی در کنترل ارتش ترکیه به پلگاههای پ.ک.ک. در شمال عراق حمله نمود.

ناامیدی در پیروزی سبب شد تا حزب در سال ۱۹۸۸ پیشنهاد آتش بس بدهد که بوسیله دولت ترکیه رد شد.

گرفته بود، نقش موثری نداشت. جامعه ساختار عشایری داشته و بوسیله زمینداران بزرگ کنترل میشد. همزمان، مکانیزه شدن کشاورزی و صنعتی شدن ترکیه، پرولتاریای کرد را هم بوجود آورد. با نبودن کار در دهات، مردم به مراکز شهرهای کردستان و ترکیه رجعت میکردند. بدینسان، هم پرولتاریای کرد شکل گرفت و هم سرمایه صنعتی آن.

اما هیچ یک از اینها، بورژوازی کردستان را بعنوان ستون فقرات یک کشور مستقل شکل نداد، ولی در عوض مردم کرد را به پرولتاریای ترکیه و بین الملل پیوند میزد. پیوند کارگران کرد و ترک بدور محور یک برنامه مشترک سوسیالیستی میتوانست عملاً صورت پذیرد. از طرف دیگر، برنامه خودمختاری و استقلال ملی، یک برخورد عقب افتاده به این پیشرفت تاریخی محسوب میگردد. پ.ک.ک. از طبقه کارگر شهری روی بر-گرداند و حتی در میان دهقانان هم پلگاهی نیافت، زیرا که حزب مخالف داشتن برنامه رادیکالی جهت رهلی دهقانان تحت ستم بود و معتقد بود که نباید وسیله رنجش «عناصر ملی» را بوجود آورد. نهایتاً هم برخوردهای خونین آنان با روسای عشایر کرد و سایر سازمانهای شورشی در کردستان، همیشه توأم با ایجاد جو ترور و وحشت در میان مردم عادی میگشت.

دولت ترکیه در سال ۱۹۷۸ با پیاده کردن ارتش در شهرستانهای مرزی کردستان سعی در به زیر کنترل درآوردن منطقه نمود. اما در این زمان، حدود یک میلیون کارگر و دانشجوی عضو سازمانهای باصطلاح سوسیالیستی بودند و لذا جو حاکم اجازه عمل به دولت ترکیه در کردستان را به اندازه کافی نمیداد. لاجرم در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ در آنجا کودتا کرد. این حرکت که با کمک مستقیم «سیا» آمریکا انجام شد، تمام جریانات چپی را هم خفه کرد. تمام احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری ممنوع شدند. پ.ک.ک. بشدت آسیب دید. در سال ۱۹۸۳ حدود ۱۸۰۰ عضو حزب را گرفتند. تعداد زیادی موفق به گریز به سوریه و لبنان شده و بعضی به عراق و ایران رفتند. اوجولان هم از سال ۱۹۷۹ در پلایتخت سوریه، دمشق در تبعید بسر میبرد. لذا حزب با استفاده از شرایط منطقه ای آنجا به تربیت چریک پرداخت.

در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ جنگهای خونین چریکی علیه دولت ترکیه برنامه ریزی و اجرا گردید. دولت ترکیه هم متقابلاً تمام دهات مرزی کردستان را با خاک یکسان کرده و ساکنان آنها را به مرز عراق عقب راند. بنا به منابع کرد، بین سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۹۰ حدود

تغییرات تعیین کننده ای بر اثر از همپاشی شوروی از سال ۱۹۸۹ وقوع پیوست و جنگ خلیج فارس در اوایل سال ۱۹۹۱ رخ داد. در عین حال، این دوران با مبارزه مجدد کارگران ترک هم همراه شد و اعتصابات عمومی راه افتاد. کشورهای استالینیستی اروپای شرقی را تظاهرات توده ای پوشاند و در شهرهای کردنشین ترکیه هم بدنیاال یک خونریزی بدست ارتش، جوانان کرد بیرون ریخته و شوریدند. حضور آمریکا در جنگ خلیج فارس، اعتراضات بسیلر شدیدی را برانگیخت.

در این شرایط پ.ک.ک. ناگهان از حملات زیادی برخوردار گشت. اما عامل اصلی حفظ وجود این حزب، رئیس جمهور سوریه، حافظ اسد بود. اوجولان و بقیه اعضای کمیته مرکزی هنوز در دمشق بودند و اردوگاههای تمرینهای چریکی آنها نیز در آنجا قرار داشت و با تمام امکانات کار میکرد.

از همپاشی شوروی، کشورهای عربی ای را که قبلا مانورهای علیه امپریالیسم میدادند، از نظر اقتصادی و سیاسی به زانو در آورد. سوریه که بالاخص در شوروی بازار فروش داشت، آسیب فراوان دید و مجبور شد بسوی قدرتهای اروپایی بچرخد. در ضمن، سوریه از حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ هم حمایت نمود. آمریکا نیز بعنوان تنها ابرقدرت در جستجوی ایجاد نظم جدید در خاور میانه بود که با منافعش در منطقه همگونی می یافت. ترکیه نقش مرکزی را برای ایجاد پلیگاههای ناتو در منطقه بعده گرفت.

ناگهان پ.ک.ک. خود را وسط کشمکشهای سیاسی در تقسیم بندیهای جهانی یافت. اوجولان هم با توجه به این تغییرات در پی یافتن متحدان جدید و قوی تر در اروپا و پیاده کردن مانورهای دیپلماتیک، افتاد. گنراندن این مشی در داخل حزب بسیلر مشکل بود، زیرا با اصول گذشته حزب کاملاً ناسازگار مینمود. پ.ک.ک. تا این تاریخ، همیشه خود را کاملاً از سایر احزاب کردستان جدا کرده و از بارزانی و «کنگره کردستان ایران» برهبری جلال طلبانی که در جنگ خلیج فارس در کنار آمریکا قرار گرفته بود، انتقاد کرده و علیه آنها موضع داشت. اما اکنون خود بهمان مسیری افتاده بود که دیگران را از آن منع میکرد. استراتژی چریکی در مقابل تکنولوژی اسلحه سازی آمریکا کاملاً بی اثر مانده بود.

وقتی در کنگره سال ۱۹۹۰ منحل شدن شوروی مطرح گردید، گیجی نا امید کننده ای بر جو کنگره حاکم شد. اوجولان با بیان مطلب زیر در واقع از «مارکسیست-لنینیست» خود تلریجا فاصله

گرفت: «ملاحظه میکنیم که چگونه به بن بست رسیدن ایدئو-لورزی سوسیالیستی، ریشه در نداشتن اخلاق دارد.» چند سال بعد افزود: «بنظر میرسد که از بین رفتن سوسیالیسم واقعی ناشی از کمبودهای آن در زمینه های اخلاقی و مذهبی است.» بنظر میرسید که تنها راه رهایی منطقه و بشریت بستگی کامل به مبارزات رهایی بخش مردم کرد پیدا کرده بود. شعر «مرگ با آزادی وطن» آشکارا شعر مبارزان جوان بی تجربه گشت. شعرهای دیگری مانند «کردستان آماده نشان دادن با شکوه ترین و عظیم-ترین مقاومتها در تاریخ است». مبارزات آن بهشت و جهنم را به لریزه خواهد افکند. «نیز از جمله شعرهای پ.ک.ک. بود. همزمان، اختلافات درونی حزب علیه اقدامات اوجولان از راههای مختلف بروز کرد و سیاستهای او مورد انتقاد قرار گرفت. بهر حال در درون حزب، اینطور به توافق رسید که پس از جنگ خلیج فارس، به ترکیه پیشنهاد آتش بس بدهد. البته ترکیه باز هم نپذیرفت. لذا حزب در جستجوی کسب حمایت از جانب کشورهای اروپایی برای استقلال کردستان برآمد. همزمان، یعنی در ژانویه ۱۹۹۱، اوجولان در جلسه ای با جلال طلبانی وارد مذاکره شد. بدنیاال این جلسه، طلبانی بلافاصله به ترکیه برای ملاقات رئیس دولت آن کشور «تورگوت اوزال» و سپس از آنجا به واشنگتن برای ملاقات جورج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا در کمپ دیوید رفت. در این میان، اوجولان که خود را از همه جریانات باز دور نگهداشته بود، مرتب از حق توده مردم، قنوت توده ها و اینکه هیچ قدرتی قادر به برابری با حرکت توده ها نیست، میکرد. در حالیکه در پنهان، آماده هرگونه سازش از طریق جلال طلبانی بود.

از طرف دیگر، دولت ترکیه مجدداً به حملات خود در منطقه کرد-ستان افزود. حمله خونین ۲۱ مارس ۱۹۹۲، در هنگام جشن نو-روز آن سال بر هیچ کس پوشیده نیست. صدها نفر مردم کرد در این حمله جان باخته و صدها تن زخمی شدند. تهدید و ارباب از دهه ۱۹۸۰ بدتر شد.

بالاخره در ماه مارس سال ۱۹۹۳ اوجولان در یک کنفرانس مطبوعاتی مشترک با جلال طلبانی، خواسته خود را مبنی بر برقراری آتش بس اعلام نمود و خواسته پیشین خود را در رابطه با خودمختاری کردستان پس گرفت. او اعلام داشت که حزب آماده حل مسئله کرد-ستان از طریق سیاسی و مسالمت آمیز میباشد. این موضع مورد تایید اکثر کشورهای اروپایی، بویژه سوسیال دموکراتها و احزاب سبز اروپا

پ.ک.ک. در میان مردم کرد، یکبار دیگر اشاره و انتقاد شد. برخورد-های پراگماتیستی و واپسگرا مورد انتقاد شدید واقع شد. «موسسه آزاد زنان» و ارتش زنان شکل لازم را نیافته بود. در این کنفرانس همچنین به کمبود حساسیت لازم برای جذب توده مردم اشاره گردید و اینکه چه گونه مردم نورد استثمار و سو استفاده واقع شده اند مطرح شد. سپس به لزوم سازماندهی مردم و رها کردن آنها نیز اشاره گردید.

در مورد روابط دیپلماتیک، در این کنفرانس به اهمیت برقراری روابط با سایر سازمانها و جریانات پرداخته شد. در اینجا حزب از استفاده از الفاظ سوسیالیستی خودداری کرده و احساست ملی گرایان حاضر در جلسه را جریحه دار نکرد.

آنچه که از این کنفرانس نتیجه شد، این بود که سیلستهای آزادی بخش ملی بوسیله مبارزات چریکی بشکست انجامیده بود. پ.ک.ک. قادر بیافتن متحدی نبوده است. هیچ دولتی خواهان حمایت یا حتی استفاده از مسئله کردستان در جهت منافع خود هم نشده بود. تبلیغ «جهانی» شدن سرمایه، باعث شد که هیچ قدرتی حاضر نباشد تا از ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک این حزب حمایت کند. لذا اوجولان در میان یک ردیف جریانات دیپلماتیک گیر کرد و امکان رهلی نیافت. همین شبکه دیپلماتیک هم عاقبت با توطئه و دسیسه او را لو داده و بالاخره منجر به دزدیدن او گردید.

اگر چه اوجولان و دیگر رهبران پ.ک.ک. هرگز قادر نبودند به اهمیت مسایل طبقاتی در فراسوی مسایل ملی پی ببرند، اما بهرحال آنچه که میتواند در این منطقه برای کل مسایل ملی و اجتماعی راه حل اساسی عرضه کند، اتحاد طبقه کارگر آن بدور یک برنامه انقلابی سوسیالیستی است.

در خواست کمک مالی

نشریه «کارگر سوسیالیست» طی نه سال گذشته کوشش کرده که به عنوان صدای «سوسیالیستهای انقلابی» ضمن انعکاس مهم ترین وقایع ایران و جهان، مواضع انقلابی کارگران پیشروی ایران را منعکس کند. در این نشریه مبارزه نظری علیه انحرافات های درون جنبش کارگری پیگیرانه دنبال شده است. بنیانگزاران این گروه از اوایل ۱۳۵۰، ۲۸ سال پیش فعالیت متشکل خود را آغاز کردند. در انقلاب ۱۳۵۷، نشریات «چه باید کرد»، «کارگران سوسیالیست» و جوه تمایز ما را از نظریات انحرافی نشان داد.

چنانچه شما نیز با اهداف عمومی ما توافق داشته و خواهان ادامه انتشار «کارگر سوسیالیست» هستید، به ما کمک مالی کنید! نشریه ما تنها با اتکا به کمک های مالی دوستان و فعالان «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران» انتشار می یابد. ما از هیچ منبع دیگری کمک مالی دریافت نمی کنیم. لذا از شما خوانندگان عزیز، به عنوان یک خواست سیاسی، تقاضای کمک مالی می کنیم.

گردید. اما این موضع اوجولان، صد و هشتاد درجه با موضع دو سال پیش او فرق میکرد و دولت ترکیه در این شرایط هم به جنگ ادامه داده، آنرا خونین تر و وحشیانه تر کرد.

این حرکت ترکیه با جو داخل کشور مغرب داشت و اوجولان نیز هر زمان مئوئستهای ترکیه حرکتی میکردند، از آن برای تبلیغات علیه دولت ترکیه استفاده میکرد. اما کلا در پی کسب حمایت از جانب قدرتهای امپریالیستی بود.

در سال ۱۹۹۵ مردم فقیرنشین استانبول که اکثرا پناهنده های کرد بودند، قیام کردند. اما اوجولان همواره بدنبال کسب حمایت از قدرت-های خارجی به انتظار بود. این برخورد پ.ک.ک. را بطور کلی از توده فقیر کرد جدا کرد. در این دوران، یکی از جناحهای بورژوازی ترکیه با حمایت رئیس جمهور، آمادگی خود را برای توافقهایی بر سر مسئله کردها اعلام نمود. اما با توجه به وضعیت حاد خود کشور، بقیه جناحها ترجیح دادند که به نیروی پلیس و ارتش که قابل اعتماد تر بود، تکیه کنند.

در این میان، پ.ک.ک. هنوز هم از هیچ حمایت خارجی واقعی بر-خوردار نشده بود. اوجولان در کمال درماندگی مجبور شد به آلمان روی آورد تا در مقابل آمریکا در منطقه وسیله دفاعی داشته باشد. در کنفرانسی با یکی از روزنامه های آلمان در ۲۰ مه ۱۹۹۶، اوجولان چنین اظهار داشت: «البته بسیاری از خصلیل ملی آلمان امروزه ارزش خود را حفظ کرده اند. در صنایع، تولیدات آلمان در زمینه های تکنو-لوژی، اتومبیل سازی، داروسازی و غیره هنوز هم مورد ستایش است. بخصوص سیستم فدرال آلمان بعنوان یک نمونه، بسیار ارزنده میباشد.

اما بهرحال، چیزهایی وجود دارند که من امروزه شایسته این کشور نمی بینم. برای مثال، خیلی ها عمدا عظمت و میراث گذشته خود را فراموش کرده و علاقه مبرمی به تقلید از آمریکایی های کوچک دارند. ... انسان اغلب احساس میکند که دیگر یک سیلست خارجی مستقل آلمانی وجود ندارد (!) ... درست شدن وضعیت کردستان به نفع آلمان (خطاب به جریانات راست) هم هست، زیرا در آن هنگام کردهای ساکن آلمان نیز میتوانند به وطن باز گردند.»

بحران درون پ.ک.ک. بالا گرفت. ترکیه دست از حملات خود نمی کشید. در سال ۱۹۹۷ ارتش ترکیه ۲۰۰۰ بار به کردها حمله کرده و به گفته ناظرین ۲۷۵۹ سرباز ترک و ۲۷۱۳ تن از عمال رژیم ترکیه کشته شدند. حدود ۱۰۰۰ تن نیز علاوه بر مردم عادی، جان خود را از دست دادند.

در کنفرانس ماه مارس ۱۹۹۸ در خاورمیانه، به از بین رفتن پایه های

یادداشت‌هایی در باره

انترناسیونالیم



تجربه بین‌الملل چهارم

به مناسبت شصتمین سالگرد بین‌الملل چهارم، و در ادامه سلسله مقالات مندرج در شماره ۶۱، نوشته «پیر فرانک» را در این شماره ادامه می‌دهیم.

کنگره‌های چهارم و پنجم جهانی (۱۹۵۴-۵۷)

سند دیگر که از جانب راست مایل ارائه شد صعود و نزول استالینسم نام داشت. این سند در کنگره بعدی نیز کار گرفته شده و تکمیل گشت. ط در صفحات بعدی به این سند خواهیم پرداخت.

نقش کنگره چهارم بیش از هر چیز، جلوگیری از بروز عواقب انشعاب و از نو سازماندهی نیروها در مقابل گرایش‌های گریزنده از مرکز سازمان، که بواسطه انشعاب بحرکت درآمده بودند، و تحکیم پایه‌های سازمان بدینال ضریات وارد بود.

کنگره همچنین قطعنامه دیگری را که استقرار مجدد وحدت جنبش تروتسکیستی را ممکن و مطلوب اعلام نمود. و کمیته اجرایی منتخبه در این کنگره را مأمور برقراری تماس با سازمان‌های غائب سازمان‌های وابسته به کمیته بین‌المللی (م) ساخت تا آنان را از موضع کنگره درباره سأل وحدت مطلع گرداند، تصویب کرد.

اندکی پس از برگزاری کنگره چهارم موقعیت درونی بین‌الملل رو به بهبودی گذاشت. در این مورد تغییر موقعیت جهانی نقش‌ساز مؤثری داشت.

از سال ۱۹۵۵ بعد نقطه عطف غیرمنتظره‌ای در وضع اقتصادی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را احساس کردیم. دوران شکوفایی اقتصادی شروع به برنشتن کرده بود. و اکثر می‌بایست به این سأل پرداخت. در اکتبر ۱۹۵۵ کمیته اجرایی بین‌المللی اولین پاسخ خود را در این زمینه تهیه نمود که در آن از پیدایش علامت شکوفایی اقتصادی در طول بیش از یکسال گذشته سخن می‌رفت. این متن پیش از آنکه نوعی تحلیل نظریه‌ای باشد، توصیفی بود. و به چشم اندازهای موهوبه وضع جدید با احتیاط برخورد کرده بود.

عاطی که بیش از همه در بهبود وضع جنبش مؤثر بود، تحول اوضاع داخلی اتحاد شوروی و دول کارگری اروپای شرقی بود. در شوروی مبارزه‌ای میان رهبرانی که جانشین استالین شده بودند جریان داشت و بریا Beria اولین کسی بود که از صحنه بیرون رانده شد. سپس نیت مالینک Malenkov بود که بزودی جای خود را به اتحاد بولگائین - خروشچف Hrouchtchev - Boulganine داد. این مبارزه تا حدود دو سال دیگر همچنان ادامه یافت. بحران در صدر حزب و عقب‌نشینی‌های رهبری امکان ابراز نظرات نامطابق با اصول رایج را در جایی که مدت‌های مدید فقط یک نظر حکومت می‌کرد فراهم آورد.

و آنگاه سال ۱۹۵۶ فرا رسید که وقایع عده‌ای آن تشکیل کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و وقایع لهستان و مجارستان بودند. در کنگره بیستم خروشچف در یک نشست سری گزارشی در باب "کاهش شخصیت استالین" عرضه کرد و در آن تعدادی از جنایات استالین را تفسیح نمود. او در این گزارش بدینال ریشه پدیده استالینی نبود؛ بلکه برعکس گزارش او تنها شخص استالین را قربانی میکرد تا دستگاه قدرت بورکراسی را از خطر برهاند. در لهستان اعتصابات متعدد و سپس تولد یک جنبش توده‌ای گوملکا Gomułka را، که یکی از قربانیان دوران استالین بود، به مقام رهبری حزب و دولت رساند. در مجارستان، در برابر عظمت بسیج توده‌ای و رفتار نامعصانه ایمر ناگی Imre Nagy، کرمیلین از طریق مداخله ارتش شوروی به سرکوب خویش جنبش توده‌ای دست زد.

از جایی دیگر، در زمینه انقلاب مستعمراتی، هنوز از خاتمه جنگ میان امپریالیسم فرانسه و ویت‌مین Viet-minh مطابق با مفاد موافقت‌نامه‌های ژنو در ژوئیه ۱۹۵۴ دیگر نگذشته بود که جنگ الجزایر آغاز شد (نوامبر ۱۹۵۴).

سال ۱۹۵۶ همچنین سال بحران سوئز بود. در این سال، متعاقب ملی شدن کانال سوئز، دولت‌های فرانسه و انگلستان بهمدستی اسرائیل دست‌مداخله نظامی بر علیه مصر زدند. این کشورها بخاطر فشار نروا واشنگتن و کرمیلین مجبور شدند از مداخله نظامی خود دست بکشند.

پیش‌بسیوی ایجاد حزب کارگری بین‌المللی

• در سال ۱۹۹۴ دو گرایش بین‌المللی کارگری، «اتحادیه بین‌المللی کارگران» (IWL) و «بین‌الملل کارگری» (WI) برای ایجاد یک اتحاد عمل و همچنین بحث‌هایی برای پیشبرد مسایل کارگری یک «کمیته هماهنگی» در راستای بازسازی یک حزب کارگری بین‌المللی، ایجاد کردند. این کمیته ضمن انجام یک سلسله فعالیت‌های عملی عمدتاً ایجاد همبستگی با مردم بوسنی تحت عنوان «همیاری کارگران بوسنی»، پلاتفرمی ۲۱ ماده‌ای را برای تدارک تشکیل یک سازمان بین‌المللی کارگری نیز تدوین کردند.

در مقدمه این برنامه چنین آمده بود که: «ما امیدواریم که این مقدمه‌ای برای شروع بحث‌ها و عملیات مشترک با سازمان‌ها و مبارزان دیگری که در طول مبارزه به این نتیجه رسیده‌اند که به ادامه راه مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی نیاز است، گردد». همچنین تشکیل جلسه بر پایه ۲۱ نکته به این معنی نبود که از حضور سازمان‌هایی که نظر انتقادی دارند، جلوگیری شود، این موارد برنامه‌ای تنها برای آغاز فعالیت مشترک بود.

• نخستین جلسه سراسری «کورکوم»، تابستان سال پیش (۱۹۹۸) با حضور نمایندگان حزب کارگری بین‌المللی (روسیه و اوکراین)؛ «اتحادیه بین‌المللی کارگران»؛ حزب‌های کارگری یونان و آفریقای جنوبی، در مسکو برگزار شد. «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» قادر به شرکت نبود اما پیام زیر را به این تجمع ارسال کرد:

«رفقا، ما در اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران با تقدیم بهترین دروهای خود، برای شما آرزوی موفقیت در اهداف بین‌المللی‌تان را داریم. ما همچنین معتقدیم که یک سازمان بین‌المللی، بدون انحرافات فرصت‌طلبانه و فرقه‌گرایانه، مبتنی بر تجربیات چهار کنگره اول، کمینترن، قدم ضروری در راه رسیدن به انقلاب سوسیالیستی جهانی و تقویت انقلاب ملی است. ما امیدواریم که بتوانیم در این راه سهم خود را ایفا نماییم. ما در عین حال معتقدیم که ایجاد مجموعه بحث‌هایی در این رابطه با تمام سازمان‌های انقلابی (در گفتار و کردار) می‌باید پیش‌شرط ضروری در ایجاد این بین‌الملل باشد. ما آمادگی خود را در باز کردن این بحث‌ها ابلاغ می‌داریم. با احترامات رفیقانه»

• جلسه دوم «کورکوم» در آوریل ۱۹۹۹ تشکیل شد که هیئت نمایندگی «اتحادیه» در آن شرکت کردند. گزارش کامل در شماره آتی نشریه.

مفاد قطعنامه

۲۱ گانه «کورکوم»

الف) ما بر پایه پیروزی‌های گذشته در ساختن یک «بین‌الملل» و رهبری مارکسیستی طبقه کارگر استوار هستیم.

۱- ما از قطعنامه‌ها و تزه‌های چهار کنگره اول بین‌الملل سوم (کمیترون)، تمام استراتژی‌های عمده و اساسی آن در رابطه با امپریالیسم، دولت سرمایه‌داری، دمکراسی و رفرمیزم؛ همچنین در رابطه با مسائل موجود در گرفتن قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و رابطه آن با توده‌های ستم‌کشیده، در رابطه با اتحاد جماهیر شوروی، در رابطه با کار در اتحادیه‌ها، پارلمانتاریسم و تاکتیک‌های «جبهه واحد» حمایت می‌کنیم.

۲- ما از بنیاد و برنامه‌های بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ و ادامه سازمان و برنامه بشلویکی حمایت می‌نمائیم. این امر با جهت‌گیری استالینیزم بسوی بورژوازی، لازم می‌نمود که به نیاز ساختن «بین‌الملل چهارم» تاکید کرده و در تقابل با کسانی قرار گیریم که می‌گویند بین‌الملل چهارم مرده و بین‌الملل پنجم باید ایجاد گردد.

بازسازی بین‌الملل چهارم اولین وظیفه در دوره‌ای است که بعد از فروپاشی استالینیزم فرا رسیده؛ دوره‌ای که شرایط مناسب را برای انجام رسانیدن این وظیفه، با خود به همراه دارد.

۳- تداوم بین‌الملل چهارم، خود روندی متناقض بوده است. یعنی شامل مبارزه برای تداوم بشلویسم علیه رهبران روزیونیستی بوده که در درون جنبش تروتسکیستی، مانند حلقه انتقالی به نفع استالینیزم، عمل کرده‌اند.

علاوه بر این لازم بود که مبارزه‌ای علیه آنگونه تمایلاتی که خواهان حل کردن احزاب تروتسکیستی در درون بورژوازی‌های ملی و جنبش‌های خرده‌بورژوازی و یا «سوسیال دمکراسی» بود، شود. سوسیال دمکراسی به این دلیل توانسته است تا کنون قدرت خود را در میان جنبش‌های کارگری حفظ نماید که استالینیزم، «بین‌الملل کمونیستی» را نابود کرد. در نتیجه سوسیال دمکراسی در حال حاضر بجای استالینیزم در کنترل کردن جنبش‌های کارگری نقش ایفا می‌کند.

ادامه دارد

در این زمان تمامی بخش‌های بین‌الملل درگیر دو نوع فعالیت عملی بودند. در مرتبه اول مداخله در فرآیند بحران بین‌المللی استالینیزم و احزاب کمونیست، که عمدتاً در محافظه‌کاری روشنفکرانه و دانشجوئی بین احزاب نمودار شده ولی هم چنین به برخی اقشار کارگری نیز سرایت کرده بود. و بعلاوه تعداد زیادی از بخش‌ها در راه کمک هرچه بیشتر به انقلاب الجزایر و بطور کلی انقلاب‌های مستعمراتی به همکاری پرداختند.

در طی این دوره بخش‌های بین‌الملل بطور کلی فعالیت‌های خود را از سر گرفتند و بتعداد اعضاء خود تا اندازه‌ای افزودند و از آنجا که آنچه که بین‌الملل در عرض این مدت طولانی به اساس ملاحظات صرفاً تئوریک، در مورد استالینیزم برملا کرده بود، برای اولین بار بمقیاسی قابل ملاحظه در عمل نشان داده شد، اعتماد عمومی نسبت به آن بالا گرفت و علاوه بر افزایش تعداد اعضاء سازمان، که هنوز بسیار محدود بود، اعتبار و انوریته سیاسی سازمان تقویت شد.

در چنین شرایطی بود که، بعد از نوامبر سال ۱۹۵۶، مقدمات پنجمین کنگره جهانی، که ماهیتی کاملاً متفاوت با کنگره قبلی داشت چیده شد.

در جریان آماده ساختن این کنگره، مطابق با تصویبات کنگره چهارم، کوششی درجهت تجدید رابطه با کمیته بین‌المللی و منظور عملی نمودن وحدت مجدد سازمان صورت گرفت. بدنبال تشکیل کنگره، بیستم حزب کمونیست شوروی از نوشته‌های مطبوعات کمیته (اروپا-میزه مطبوعات سازمان S.W.P.) چنین بر می‌آمد که اختلافات نظری در مورد ا-ج-ش-س و مسأله «استالین زدائی» کاهش یافته باشند. اما کوشش فوق‌الاساساً به این دلیل که عدم اعتماد در زمینه سازمانی همچنان باقی بود، با شکست مواجه گشت.

کنگره پنجم در اکتبر سال ۱۹۵۷ قریب صد نماینده و ناظر از بیست و پنج کشور را بدور هم گرد آورد. در بین نمایندگان ناظر هیأت نمایندگی رزمندگان الجزایری نیز حضور داشت. مسیر وقایع امکان این را فراهم کرده بود که درگونی‌های بعد از جنگ با وضوح خیلی بیشتر روشن گردند. سه مسأله اساسی مورد بررسی کنگره قرار گرفت که نتیجه آنها متون زیرین بود: چشم‌اندازهای اقتصادی و سیاسی جهان؛ انقلاب مستعمراتی از پایان جنگ دوم جهانی تا امروز؛ صعود و نزول و سقوط استالینیزم.

کنگره پنجم عند صعود و نزول استالینیزم را که در کنگره قبلی به تصویب رسیده نبود دوباره اتخاذ کرد و برآن بخش دیگری تحت عنوان نزول و سقوط استالینیزم افزود. این مجموعه که توسط ارست ماندل ارائه گردید یکی از کاملترین متون را درباره استالینیزم، دول کارگری و احزاب کمونیست تشکیل می‌دهد. این متن از مراحل عمده تاریخ بعد از انقلاب اکتبر آغاز می‌گردد؛ دوران اوج انقلابی سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳، فروپاشی موج انقلاب در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷، دوران اوج نوین انقلاب از سال ۱۹۲۳ به بعد. این متن آن شرایط عینی را که در بیدار شدن استالین در شوروی موثر و بر احزاب کمونیست حاکم بوده‌اند (انسوا و عقب ماندگی دولت شوروی، فروکش موج انقلابی در جهان) یادآور گشته و آنها را با موقعیت جدید مقایسه می‌نماید؛ وجود چندین دولت کارگری، تبدیل کشور شوروی به دومین قدرت جهانی، خیزش نوین موج انقلاب در دنیا و بدین ترتیب متن مزبور وقایعی را که در بطن بحران استالینیزم جای دارند روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که دیگر از این پس جز در صورت

شکست در یک جنگ جهانی، که امکان خیلی کم است، خطر بازگشت به سرمایه‌داری در روسیه شوروی وجود ندارد. ادامه بحران استالینیزم لاجرم برخورد میان بورکراسی و پرولتاریا را برخواهد انگیزد. این سند اقدامات مربوط به «استالین زدائی» دولت از جانب بورکراسی را بعنوان دفاع از خود و نه انحلال طلبی بورکراسی، توصیف می‌نماید و نشان می‌دهد که چگونه دستگاه قدرت از طریق این اقدامات بدنبال پایه گسترده تری در میان قشر بورکرات و همچنین برآورده کردن برخی از حیاتی‌ترین خواست‌های توده‌ها می‌گردد. آن بخش از این سند که پس از وقایع سال ۱۹۵۶ نوشته شده و در نمای غلطی بدست می‌دهد زیرا که تشدید بحران استالینیزم را امری فوری تلقی کرده و دوره بعد از برکنار شدن «گروه ضد حزب» توسط خروشوف در سال ۱۹۵۷، را که حدود ده سال بطول انجامید، یعنی دوره‌ای که می‌توان برآن نام دوران «رفرمیستی» گذاشت، پیش‌بینی نمی‌کند. و بالاخره این سند با آغاز از آنچه تروتسکی در برنامه انتقالی سال ۱۹۳۸ نوشته بود و با در نظر گرفتن اطلاعاتی که شرایط جدید شوروی بدست می‌داد و تجربیات کشورهای لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، یک طرح اولیه برنامه انتقالی برای انقلاب سیاسی را شامل بود. در این سند بحران احزاب کمونیست، دول کارگری و دول سرمایه‌داری جای مهمی را اشغال می‌کرد. گسترش معدی اختلافات چین و شوروی بار دیگر تجدید نظر عمیق در این موضوع را مطرح ساخت.

کنگره پنجم مباحثات دامنه‌داری را بخود دید و برخی نکات مورد مناجره شدید نمایندگانی مختلف قرار گرفت اما هیچگونه مبارزه میان گرایش‌های بروز نیافت. بین‌الملل کاملاً تجدید قوا کرده بود و یکبار دیگر با اتفاق آراء خود را موافق با وحدت مجدد جنبش بین‌المللی (تروتسکیستی) اعلام کرد. اما در پشت وحدتی که در کنگره رخ نمود، بحران‌های جدیدی در حال تکوین بود و حتی در همین زمان اصطکاکات چندی در درون رهبری بین‌الملل احساس می‌شد.

ادامه دارد

کلاسهای آموزشی فلسفه

اهمیت و ارزش و روش
شناسی مقوله‌های جزء و کل

(۶)

یکی از متفکران قرن نوزده در تعریف روش شناسی شناخت علمی می گوید شیئی که مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد، مدام باید بصورت یک مجموعه در ذهن ما «خطور نماید» و گرنه در تجزیه و تحلیل دچار بیراهگی می شویم. هنگامی که این یا آن مجموعه تحت بررسی قرار می گیرد، اجزا وابسته به آن به یاری تجزیه و تحلیل مشخص گردیده و خصوصیت پیوستگی های آنها روشن می شود. یک نظام یا سیستم وقتی به عنوان مجموعه با ادارک در می آید که طبیعت اجزایش بر ما مکشوف گردد. بدین جهت بود که بشر مدتها امکان نیافت طبیعت واقعی اتم را بشناسد؛ زیرا اطلاعات دانشمندان درباره ساختمان پیچیده اتم ناقص بود و از حیث نظری هم نتوانستند اتم را بمثابة یک نظام با سیستم مطرح سازند.

هر عضو برای انجام عمل معینی ساخته و پرداخته شده و ساختی متناسب با عمل و کار خود دارد. در عین حال باید گفت شیوه فعالیت هر عضو منوط بساخت درونی و طبیعت ارگانیسمی است که بدان بستگی دارد. ژرفا و ماهیت عمیق یک پدیده وقتی بادرک در می آید که آن را در مقطع مجموع ارگانیسم متبوع وی تحت مطالعه قرار دهیم. فی المثل درک وجود انسان در خارج از رابطه وی با جامعه کوشش عینی بیش نیست. روش شناسی فلسفه ایده آلیستی انسان را از جدا از پیوندها و مناسبات اجتماعی اش مورد مطالعه قرار می دهد. در صورتیکه انسان بدون جامعه وجود خارجی ندارد.

اشتباه اساسی روش شناسی ماده گرایی مکانیستی در این است که کل را چیزی بیش از مجموع اجزا سازند اش نمی داند. طبق این نظریه اجزا همیشه خصایصی کمتر از کل دارند و انهایه تنوع کیفی اشیا به ترکیب های گوناگون اجزا ماده ای که بی بهره از کیفیت اصلی است، بستگی دارد.

با رد نظریه ماده گرایی مکانیستی که کل را چیزی بیش از مجموع اجزایش نمی داند باید از در غلیدن به سراسیمه مکتب کل گرای هم پرهیز داشت. این مکتب می گوید که

کل چیزی بیش از مجموع اجزایش می باشند و از این واقعیت انکار ناپذیر نتیجه ای اشتباه آمیز و انگار گریانه می گیرد. منظور از این نتیجه گیری اعتبار دادن به آن عقیده ایست که برحسب آن «این چیزی بیشتر» چون یک اصل روحانی آفریدگاری تلقی گردد که فراتر از حد و مرز حرکت واقعی قرارداد و محرک گسترش جهان است. این عامل تمامیت خود را بمثابة قدرت و علت همه تمامیهای دیگر معرفی می نماید که گویا از اتم و مولکول ها گرفته تا شخصیت بشری که برترین نمود وی می باشد همه تحت تاثیر عامل فوق قرار دارند. این قدرت به یک مضمون خاص روحانی مجهز است و بر جهان اشیا مادی حکومت دارد.

جز و کل از دیدگاه روش شناسی فلسفه علمی مفهوم دیگری دارد. یعنی اینکه کل منحصر به مجموع اجزا خود نیست بلکه چیزی از آنست و در این صورت مفهوم واقعی آن را باید در کیفیت رابطه خود ویژه عناصر ساخت مورد بررسی جستجو کرد. چنانکه جرم هسته از مجموع جرمهای اجزا سازنده آن یعنی پروتون ها و نوترون ها کمتر است. جرم هسته به انرژی رابطه فیما بین اجزا و ساخت هسته و غیره بستگی دارد.

مقوله های جز و کل همه قلمروهای معارف بشری را در بر میگیرد. به همین این مقوله ها از حیث روش شناسی واجد اهمیت برجسته ای است و در هنر نیز جای شاخصی دارد. چنانکه راز توفیق یک نویسنده در این است که هر چه بیشتر و وسیع تر بین اجزا اثر و کلیت آن رابطه منطقی و عضوی برقرار کند و اجزا بی پیوند و بی ریشه ساختمان اساسی اثر را در هم می شکند و آن را از سکه می اندازد. در یک اثر واقعی موزیکال هر نت بر اساس یگانگی تم آن موزیکال مشخص می گردد و بطور عضوی با ملودی در آمیختگی دارد. در فن معماری هم مجموعه طرح اجزا آن را معین می دارد. همه این واقعیات ملموس نزدیکی معقول و منطقی مقوله های جز و کل را تصدیق می نماید و نشان می دهد که در بررسی هر مجموعه و هر ساخت و عنصر و سازمانی، موضوع پیوستگی و وحدت متقابل این دو مقوله هرگز نباید از یاد برود.

تنظیم از: جهان آزاد

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts EN6 1LE, England

Email: KARGAR2000@aol.com پست الکترونیکی

http://members.aol.com/KARGAR2000/IRS1.htm اینترنت



● آیا شما با اعدام مخالفان خود توافق دارید؟

خیر! ما اصولاً با هر شکلی از اعدام مخالفیم. حتی اعدام کسانی که خود مرتکب قتل گشته‌اند. صرف اجرای حکم اعدام مسایل اجتماعی را حل نمی‌کند. ما بایستی مردم (و مخالفان) خود را در هر زمینه‌ای، آموزش داده و نه اینکه آنها را به شکل فیزیکی از میان برداریم. البته این روش، یعنی اعدام مخالفان، ساده‌ترین روش برخورد به مسایل است. اما، مسئله ما کسب راه حل‌های لحظه‌ای و ساده نیست بلکه هدف ما حل ریشه‌ای مسایل اجتماعی است. هدف ما ساختن سوسیالیسم است که نظامی است به مراتب دموکراتیک‌تر از آنچه امروز در جهان موجود است.

به سخن دیگر، حکومت آتی‌ای که ما قصد تشکیل آنرا داریم، یعنی حکومت شورایی متکی بر نهادهای خود سازمانده توده‌ای، عالی‌ترین شکل دموکراسی‌ای است که جهان به خود دیده است. دموکراسی‌ای به مراتب والاتر از آنچه در جوامع بورژوا دموکراتیک غربی مشاهده شده است. پس روش برخورد این رژیم به مخالفان خود نیز باید منطبق با ماهیت آن باشد.

● چرا نیروهای «چپ» نیروهای مخالف خود را حتی هنوز به حکومت نرسیده از میان برمی‌دارند و یا با روش بسیار نامعقول با آنها برخورد می‌کنند؟

به اعتقاد ما نیروهایی که مخالفان خود را یا اعدام کرده و یا با برخوردی فیزیکی حذف می‌کنند، شایسته نام «چپ» را ندارند. اینها اگر چنین کنند، نشان داده‌اند که ارتباطی به مارکسیسم و اعتقادی به دموکراسی کارگری ندارند. ریشه این روش‌های در انحطاط جامعه شوروی نهفته شده است. در گذشته نیروهای استالینیستی اغلب با اتکا به تجارب کشتارهای مخالفان توسط استالین پس از سالهای ۱۹۲۰، به چنین شیوه‌هایی متوسل شده‌اند. اینها در واقع با این روش‌ها، نام «چپ» را بی اعتبار

کرده‌اند. به زعم آنها «انقلابی‌گری» برخورد خشن و غیر انسانی علیه مخالفان است. در صورتی که روش انقلابی درست برعکس آن است. لطمه‌ای که استالینیسم در گذشته به اعتبار چپ در سطح بین‌المللی وارد آورد به مراتب بیشتر از حملاتی است که چپ توسط بورژوازی به خود دیده است.

از اینرو ما با روش‌های اعدام، ارباب و برخورد فیزیکی با مخالفان خود مخالف هستیم. و این روش‌ها را مغایر با مارکسیسم انقلابی می‌دانیم.

● آیا پس از پیروزی انقلاب، کسی مجازات خواهد شد؟

بدیهی است که افرادی که به سرکوب مردم پرداخته و یا با رژیم در کشتارها همکاری کرده‌اند باید به محاکمه کشانده شوند و پاسخ عملکرد خود را بدهند. اما این به مفهوم نیست که این عده بایستی محکوم به اعدام شوند، زیرا که آدمکش بوده‌اند.

آنچه باید رخ دهد اینست که دادگاه‌های شوراهای مردمی به پرونده متهمان رسیدگی کرده و آنان را بنا به جرمشان تنبیه خواهد کرد. اما این تنبیه الزاماً اعدام آنان نیست.

به اعتقاد ما در جامعه آتی حکم اعدام باید لغو گردد. سوسیالیست‌ها انقلابی برای انتقام‌گیری و اعدام مخالفان خود بر مصدر قدرت نمی‌گیرند که هدف آنها سازندگی و ایجاد عدالت اجتماعی برای همه مردم است.

کارگران و زحمتکشان ایران برای تشکیل یک جامعه نوین باید با کلیه کثافات جامعه سرمایه‌داری مرزبندی کنند (از جمله آدمکشی‌ها، شکنجه انسان‌ها و اعدام‌ها).

● در جنگ داخلی چه برای نمونه آنا لنین به عنوان رهبر حزب بلشویک یا تروتسکی به عنوان رهبر ارتش سرخ حکم اعدام مخالفان را صادر نکرده و به اجرا نگذاشتند؟

در اینجا توضیح چند نکته ضروری است: اول، این قبیل استدلال‌ها متکی بر تبلیغاتی است که توسط مطبوعات بورژوایی از ابتدای انقلاب اکبر اشاعه داده شده است. این گونه اطلاعات به شکل زیادی به شکل اغراق‌آمیز طرح شده‌اند. مبلغان ضد کمونیست بورژوازی برای بی اعتبار جلوه دادن حکومت شورایی در روسیه، معمولاً نتایج کشتار در جنگ داخلی را با کشتارهای پس از آن توسط استالین یکی شمرده و همه آنها را نتیجه شکست کمونیسم

قلمداد می‌کنند. آنها در اذهان عمومی و به منظور ترساندن مردم، از «کمونیسم» یک اژدهای کوبه ساخته که کاری جز کشتار و اعدام مخالفان خود نکرده و نمی‌کند. مدافعان جامعه بورژوا دموکراتیک، برای پرده گذاشتن بر استعمار و ستمی که بر مردم روا داشته می‌شود، مجبور بوده و هستند که جامعه سوسیالیستی را یک بدیل غیر ممکن و ستم‌گر معرفی کنند. در این میان شیوه‌های به اصطلاح کمونیست‌های طرفدار شوروی، بلوک شرق و چین به استدلال‌های آنها کمک رسانده است.

در صورتی که جامعه سوسیالیستی آتی کوچک‌ترین شباهتی به آنچه در شوروی و چین گذشت، ندارد.

دوم، در جنگ داخلی پس از انقلاب اکبر، ارتش سفید که توسط اکثر دولت‌های امپریالیستی حمایت مالی و نظامی می‌شد، دست به تخریب و کشتار زد. بدیهی است که در این موقعیت خاص نیز ارتش سرخ متقابلاً از دست آوردهای انقلاب اکثریت جامعه دفاع کرد. در هر جنگ داخلی کشتارها و اعدام‌ها صورت می‌گیرند که اجتناب ناپذیر هستند (اما شاید غیر قابل دفاع).

باید از کسانی که تروتسکی و لنین را مسبب کشتارهای جنگ داخلی در روسیه معرفی می‌کنند، پرسید که آیا امروز نیز همان موضع را در مورد عملکرد آقایان بیل کلیتون و تونی بلیر که دست‌هایشان به خون مردم صربستان (و عراق) آغشته است، اتخاذ می‌کنند؟ بدیهی است که چنین نمی‌کنند زیرا که کشتن افراد بیگناه در جنگ را اجتناب ناپذیر می‌دانند. اگر این است، پس چرا در باره رهبران جنبش کمونیستی چنین قضاوت می‌کنند؟

سوم، به اعتقاد ما، اما حتی در یک جنگ داخلی، خائنین به انقلاب و جاسوسان نیز باید به طور انسانی محاکمه و مجازات شوند. دادگاه‌های صحرایی و اعدام دشمنان و خائنین نیز نمی‌تواند به خودی خود موجه قرار گیرد. نمایندگان کارگران و زحمتکشان باید در دادگاه‌ها حضور داشته و خود آنها تعیین کنند که مجازات خائنین چه باید باشد. خائنین به انقلاب باید دستگیر شده و در یک دادگاه علنی و بین‌المللی به محاکمه کشانده شوند. از این طریق چهره واقعی و دموکراتیک حکومت شورایی به نمایش گذاشته خواهد شد.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سرمدیر: م. رازی

با همکاری: سارا قاضی، مراد شیرین و

احمد جهان آزاد

شماره ۶۳ - سال نهم - اردیبهشت ۱۳۷۸

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

KARGAR2000/IRSL.htm

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت تحریریه در اصلاح مقالات رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع. ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای احیای حزب پیشتاز انقلابی ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دمکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

دیدگاه

سوسیالیزم انقلابی

شماره ۴

به مناسبت صد و پنجاهمین

سالگرد انتشار

«بیانیه کمونیست»

بها: ۱۰ پوند (اروپا) و ۳۰ دلار

سفنی با
خوانندگان

معرفی:

نقدی به نظریات
«حزب کمونیست کارگری ایران»
«حزب پیشتاز»

۱. نقدی به کتاب «...»
۲. آیا جامعه کمونیست ایران...
۳. آیا کمونیست‌ها غیر...
۴. چشم‌انداز ما...
۵. ...
۶. ...
۷. ...
۸. ...
۹. ...
۱۰. ...

بها: معادل ۵ پوند (حدود ۱۰۰ صفحه)

اول ماه مه ۱۹۹۹ را به تمام کارگران جهان به ویژه کارگران ایران تبریک می‌گوئیم. مبارزه کارگران پیشرو علیه نظام سرمایه‌داری و رفرمیزم مستحکم باد!

فصلنامه زن شماره ۱۱ منتشر شد!



To: Yo.Kvinnoforlaget, Box 6200,
400 60 Gothenburg, Sweden

مالی:

رضا (سوئد): ۲۰۰ کرون

محسن (سوئد): ۱۲۰ کرون

مجید (لندن): ۱۲ پوند

احمدی (فنلاند): ۱۵۰ مارک

ش (آمریکا): ۸۵ دلار